

۶۱

قوس و جدی ۱۳۹۷
دسامبر ۲۰۱۸ و جنوری ۲۰۱۹

همبستگی

نشریه حزب همبستگی افغانستان



روزگار پر مشقت
چند زباله گرد

صفحه ۵۵

- افغانستان مستقل، آزاد، دموکراتیک و یکپارچه.
- وحدت ملی بر پایه استقرار و تحکیم دموکراسی استوار بر سکولاریزم.
- تساوی حقوق زن و مرد و تمامی ملیت‌های کشور.
- مبارزه بر ضد هر نوع بنیادگرایی، ارتجاع و مداخلات خارجی.
- خروج فوری نیروهای اشغالگر امریکایی و ناتو از افغانستان.
- دفاع از مبارزات آزادیخواهانه و مترقی ملل دربند جهان.

همبستگی

صاحب امتیاز: حزب همبستگی افغانستان

مدیر مسوول: سید محمود همرزم

شماره تماس: ۰۰۹۳-۷۰۰-۲۳۱۵۹۰

شماره جواز: ۸۷

در این شماره:

- انتخابات و «صلح» زیر سایه امریکا و جاسوسانش مشکل گشای مردم شده نمیتواند!..... ۱
- یاد و خاطره مامور میرزا خان مقاومتگر ضدروسی را گرامی داریم!..... ۴
- ادانیا فرناندز، زنی که زندگی‌اش را وقف آزادی مردمش کرد ۷
- کرنل امام، «بچه‌های» جهادی و طالبی‌اش را رسوا می‌کند..... ۱۲
- بامیان، سرزمین سرد و درد به گواهی سخن و تصویر ۱۷
- بی‌ناموسی کرام‌الدین کریم شورای نظاری در برابر دختران تیم ملی فوتبال..... ۲۴
- «از وقتی خودم یادم می‌آیم، همین کار را می‌کنم!» ۳۰
- معترضان فرانسه: «دولت بر ما می‌شاهد ولی رسانه‌ها می‌گویند باران می‌بارد!» ۳۲
- په کندز کی په سیستماتیک ډول د بنسټ‌پالی او ناپوهی رواجول..... ۳۷
- «دستگاه جنگی امریکا»، کتابی درباره دخالت امریکا در تجارت مواد مخدر ۴۴
- شرح روزگار پر مشقت چند زیاله‌گرد ۵۵

انتخابات و «صلح» زیر سایه امریکا و جاسوسانش مشکل گشای مردم شده نمی‌تواند!



در شرایطی که مردم ما هرروز زیر قیمومت متجاوزان امریکایی و دولت دست‌نشانده‌اش سلاخی می‌شوند؛ فرزندان شان چه آسان و ارزان قربانیان انفجار، انتحار

و ده‌ها ددمنشی دیگر خون‌آشامان طالبی و داعشی می‌گردند؛ ناامنی، فقر، بیکاری و فساد ناشی از حاکمیت جنایتسالاران کارد را به استخوان‌شان رسانیده، غنی، اتمر، راکتیار، عبدالله، علومی، نبیل، ولی مسعود، پدram و چند بی‌نام و نشان دیگر در کنار این سرجنایتکاران، سرمست بازی‌های انتخاباتی شده و بار دیگر با شعارهای عوام‌فریبانه‌ی «دولت‌ساز»، «ثبات و همگرایی»، «صلح و اعتدال» و... به میدان آمده تا به مضحکه دموکراسی امریکایی در این سرزمین اشغال‌شده رنگ و لعاب دهند.

در حالی که طبل رسوایی کمیسیون‌های نامستقل انتخابات در افغانستان در دوره‌های پیشین انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی هم به صدا درآمده بود، لیکن انتخابات دوره قبلی ریاست جمهوری که بالاخره با پادرمیانی و دست بالا کردن جان‌گیری به نتیجه رسید، و انتخابات اخیر پارلمانی که کمیسیون پرفساد انتخابات بعد از ماه‌ها تاخیر فقط توانست نتایج ابتدایی آن را اعلام کند و شرم و یبنی‌بریدگی‌اش در حدی است که حتی سرور دانش هم از بی‌حیثیت شدن دولت در آن سخن گفت، بوی تعفن این کمیسیون را بالاتر کرده است. کشوری که استقلال نداشته باشد، پایگاه‌های خارجی در آن مستقر و وزیرخارجه یک دولت بیگانه دست رئیس‌جمهور «برنده» را بلند نماید،

معلوم است که رییس‌جمهوراش پیشاپیش در کاخ سفید انتخاب می‌شود که وظیفه اصلی این دست‌نشانده کماکان پاسبانی از اهداف استراتژیک بادر خواهد بود. نتایج ابتدایی انتخابات پارلمانی گواه این ادعاست؛ با آن که خوشبختانه مردم ما به این حد آگاهی رسیده‌اند که به روی سردهسته‌های تنظیمی و تفرقه‌افگنان و جاسوسان ایران نظیر پدرام و غیره خط بطلان کشند، اما بازهم کاملاً قطعی‌ست که پارلمان آینده مملو از مافیای تنظیمی، مزدبگیران سفارت امریکا و دزدانی‌اند که آخرین رمق را از مردم ما خواهند ربود. احتمال دارد به مشکل یکی دو انسان وطن‌دوست و باوجدان وارد پارلمان شوند که مبارزه بسا مشکل و خطیر را در پیش خواهند داشت.

دار و دسته راکتیار به شمول پسرش با گرفتن ۱۵۱ رای و ۴۰ رای در انتخابات پارلمانی میزان منفور بودن شان میان مردم را نمایان ساختند. خود راکتیار به معنی واقعی سوخته، از سوی برادرانش سیاف، قانونی، محقق، خلیلی و دوستم هم جواب شد که در ساختن ایتلاف مورد نظر ناکام ماند، اما با آن هم با وقاحت کم‌مانندی که مناسب حال یک جاسوس است خود را کاندید انتخابات ریاست‌جمهوری کرد. راکتیار فقط می‌خواهد در بازار گرم خرمستی‌های انتخاباتی سهمیم باشد تا در نظام آینده امتیاز بیشتر نصیبش گردد، ورنه خود هم می‌داند که دیگر حتی برای بادر امریکایی لته پاکی شده که به هیچ صورت در سطح رییس‌جمهور دولت دست‌نشانده مطرح نیست.

انتخابات ریاست‌جمهوری آتی از همین اکنون با کاندیدان مسخره‌اش بین مردم به طنز و انزجار بدل گشته است، جریان ثبت نام کاندیدان و پرت و پلا گفتن‌های دوستم و یونس قانونی و دیگران بیانگر شروع وضعیت اسفناکی می‌باشد که در انتظار کشور ماست. غنی با نصب چند روزه امرالله صالح در پست وزارت داخله خواست از این تربیت یافته «سیا» با عوامفریبی قهرمانقلابی کار و ابتکار بتراشد. امرالله هم با حرکات جمیزباندی برای دستگیری یک جنایتکار درجه شش شورای نظاری که در نهایت با تمام دم و دستگاه موفق به دستگیری وی نشد، کوشش نمود چهره ملی برای خود دست و پا نماید تا در بازی‌های انتخابات پیشرو عده‌ای را فریفته رای بدست آورد. در حالی که غنی از کارکرد امرالله صالح لاف‌های زیاد را عنوان کرد اما نگفت او در بیش از یک دهه ریاستش در امنیت ملی جز فساد و قدرتمندشدن تروریست‌ها و ازدیاد انتحار و انفجار و دهشت چه دستاوردی داشت که باز به این مهره سوخته چشم انتظار داشته باشیم؟

«حزب همبستگی افغانستان» بارها گفته است که صلح با گروه خونخوار طالبان هیچ تغییر مثبتی در وضع فاجعه‌بار جاری مردم ما، وارد نمی‌کند. خلیلزاد مهره ناشناخته برای ما نیست، وی به عنوان عملی‌کننده‌ی برنامه‌های خاینانه امریکا در منطقه، نه برای صلح و ثبات کشور ما بلکه برای آشتی دادن جنایتکاران و برقراری نظام مطابق میل امریکا در افغانستان تلاش می‌کند، چنانچه این وظیفه را در ۲۰۰۱ به خوبی به سرانجام رسانید. واقعیت امر اینست که هر پروژه صلح که بانی و مجری آن امریکا باشد در زیر سایه دست‌نشانده‌گان فاسد و خاین‌اش منجر به ناکامیست. صلحی که با قربانی کردن عدالت و آزادی بدست آید، در طولانی مدت بدتر و مخرب‌تر از جنگ خواهد بود. همانگونه که عروسک ساختن راکتیار در کابل جز تکمیل‌تر شدن حلقه جانیان هیچ سودی به حال مردم ما نداشت، شمولیت بخش‌هایی از طالبان در قدرت نیز به پایان جنگ و کشتار در وطن ما منجر نخواهد شد. البته این گروه تروریست و مزدورپیشه سال‌هاست که با بادر امریکایی‌اش در حال آتش‌بس قرار دارد و تمامی حملات جنایتکارانه‌اش متوجه غیرنظامیان و مردم ماست. صلح زمانی می‌تواند در کشور ما حاکم گردد که چنگال خونین امپریالیزم امریکا، پاکستان، ایران، عربستان سعودی و دیگر کشورهای مغرض و جاسوسان و مزدوران شان با خیزش سرتاسری ملت ما از کشور ما کوتاه گردد.

حزب همبستگی افغانستان

۱۵ میزان ۱۳۹۷ - ۱۷ اکتبر ۲۰۱۸

از صفحات تاریخ ما

یاد و خاطره مامور میرزا خان مقاومتگر ضدروسی را گرامی داریم!



جنگ مقاومت ضدروسی
هزاران مبارز گمنامی دارد
که با به قدرت رسیدن
تنظیم‌های مزدور پشاور
و هشتگانه ایرانی، قربانی
و رشادت آنان با خاک و
خاکستر همسان گردید.

«حزب همبستگی افغانستان» تلاش می‌کند این قهرمانان راستین راه آزادی
کشور را به معرفی گرفته تا به دلاوری و خودگذری آنان حرمت گذاشته باشد
و حساب اکثر هموطنان استقلال‌طلب و آزادیخواه ما از حساب چند جاسوس
و قهرمان قلابی سی. آی. ای و آی. اس. آی جدا نماید.
میرزا خان یکی از آن آزادگان است که در اینجا مختصر در مورد کار و
زندگی مبارزاتی وی می‌نگاریم:

مامور میرزا فرزند محمد اعظم در سال ۱۳۲۸ در روستا گست ولسوالی
قلعه‌کاه ولایت فراه در یک خانواده دهقانی زاده شد. او دوره ابتدایی مکتب
را در ولسوالی قلعه‌کاه و سپس دوره متوسطه را در مکتب انکشاف دهات چهار
آسیاب کابل در ۱۳۴۹ به پایان رسانید. با ختم تحصیل بحیث مامور زراعت در
مرکز ولایت فراه توظیف گردید. بعد از دو سال وظيفه، دوباره ادامه تحصیل
داد و از لیسه هزارجفت هلمند فارغ شد. بعد از ختم لیسه زراعت هلمند برای
یک سال به خدمت عسکری رفت. مشکلات مالی اجازه تحصیلات عالی را
برایش نمی‌داد و مجبور شد تا مامور زراعت در مرکز ولایت فراه و بعداً در
ولسوالی قلعه‌کاه گردد.

در دهه ۵۰ خورشیدی زمانی که مامور میرزا شاگرد مکتب بود، از یک سو

مردم افغانستان در تنور فقر، قحطی و گرسنگی می سوختند و نارضایتی توده‌ها از وضع موجود در اوج بود، از سوی دیگر افکار پیشرو و انقلابی در بین استادان و شاگردان مکاتب و پوهنتون‌ها مروج گردیده بود. مامور میرزا این دو واقعیت اجتماعی آن دوران را به طور مستقیم تجربه می کرد، وی فقیرترین اقشار جامعه را که دهقانان نادار ولایت فراه بودند از نزدیک ملاقات می نمود و با زندگی اسفبار آنان آشنایی داشت و در عین حال در بحث با دوستان و استادان دموکرات و روشنفکر دریافته بود که تنها راه رهایی از این همه مظالم مبارزه منسجم و قاطع یکجا با پابرهنگان در برابر حاکمان ظالم می باشد.

بعد از کودتای ننگین هفت ثور و تجاوز روس‌ها، حرکت‌های خودجوش مردمی علیه ستم‌پیشه‌گان خلق و پرچم و تجاوزکاران روسی در سرتاسر کشور اوج گرفت. مامور میرزا مانند هزاران مرد و زن آزاده‌ی این سرزمین به جمع مبارزان پیوست و عزم دفاع از استقلال وطن کرد. فعالیت‌ها و مبارزات مامور میرزا برای دولت دست‌نشانده خطرناک محسوب می شد تا اینکه نورالدین مسکینیار ولسوال آن وقت قلعه کاه تصمیم گرفت تا وی را مانند سایر رزمندگان سر به نیست نماید. مامور مانند هزاران هموطن دیگر ما مجبور به مهاجرت شد. در ماه‌های اول مهاجرت به ایران یکجا با فضل احمد خان که یکی از متنفذان قومی و ضد رژیم پوشالی بود دست به تشکیل جبهه قومی ضد روسی (جبهه شهید معلم خان محمد) زدند. فضل احمد خان رهبری جبهه را بدست داشت و مامور میرزا که انسان صادق، شجاع و پرکار بود از قومندانان فعال جبهه بشمار می رفت.

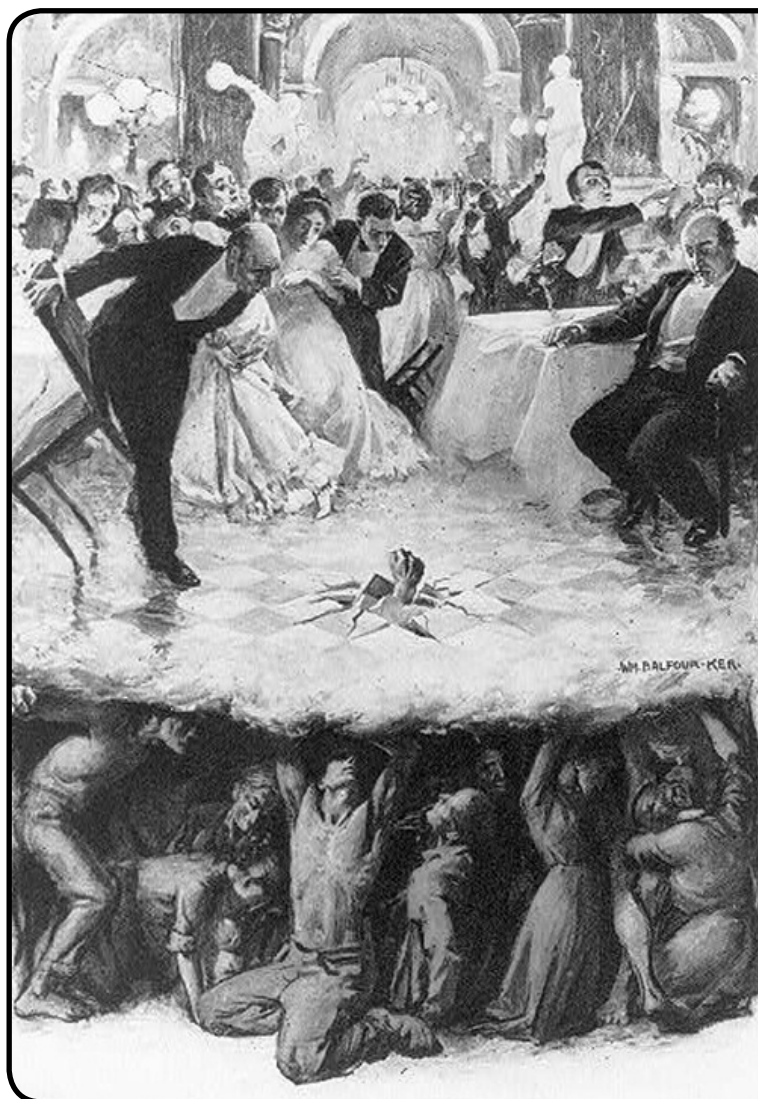
در آن زمان خانواده مامور میرزا با مشکلات جدی اقتصادی دست و پنجه نرم می کرد ولی او حتی برای یک روز هم بخاطر بدست آوردن پول، صف رزمندگان را رها نکرد و استوار در سنگر مقاومت باقی ماند.

مامور میرزا از هوشیاری بالای سیاسی برخوردار بود، در جریان جنگ مقاومت در اثر نیرنگ خاد برادر مامور در اختلافات قومی کشته شد. دولت پوشالی تصمیم داشت تا از این طریق بین جبهات مقاومت ضدروسی دشمنی انداخته و آنان را وادار به جنگ در برابر هم نماید. لیکن مامور معضله را با جبهه قومی مقابل طوری حل نمود که دولت پوشالی از آن بهره‌برداری نتوانست و از برخورد خونین جلوگیری نمود.

در سال‌های اخیر مامور با فقر و تنگدستی بحیث مامور زراعت در ولسوالی قلعه کاه ایفای وظیفه می کرد. او یکی از خوشنام‌ترین مامورین شمرده

می‌شد، از رشوه و اختلاس مبرا بود. مامور با سجایای نیک دوست صديق مظلوم‌ترین‌ها بود و از حق آنان به دفاع برمی‌خاست. لیکن مثل همیشه خارچشم متنفذین شریر، اوباشان محلی و جنایتکاران دولتی بود. مکرر مورد تهدید قرار گرفت، مقاومت کرد و تسلیم نه‌شد تا این که دشمن خون‌آشام طالبی به همدستی افراد حزب اسلامی گلبدین در ۶ دلو ۱۳۹۳ وی را در طی کمینی، به شهادت رساندند.

یاد مامور میرزا و دیگر مبارزین راستین مقاومت ضدروسی گرامی باد!



حاکم و محکوم!

| کارتون‌نویس: William Balfour-Ker

نویسنده: بهار

ادانیا فرناندز، زنی که زندگی‌اش را وقف آزادی مردمش کرد



ادانیا فرناندز-Ida
nia Fernandez

(۲۳ جولای ۱۹۵۲ - ۱۶
اپریل ۱۹۷۹) از زنان
قهرمان نیکاراگوئه بود
که با زندگی شخصی
وداع گفت و جان را فدای
آزادی مردمش کرد. او

زمانی به «ساندنیست‌ها»، جنبش ضداستعمار و دیکتاتوری دولت «سموزا»، پیوست که کودکان را تازه به دنیا آورده بود. وی تا روز دستگیری و قتلش یک چریک آزادیخواه ماند و به سمبول مقاومت زنان میهن‌اش بدل گشت. ادانیا در یک خانواده متوسط در ماناگوا، پایتخت نیکاراگوئه به دنیا آمد. در دوره لیسبه به عنوان شاگرد فعال، اولین گام‌ها را در راه مبارزه برداشت. او رهبری گروهی از شاگردان معترض مکتب را بدوش گرفت که یکجا با دیگر سازمان‌ها بخاطر رهایی زندانیان سیاسی تظاهرات متعددی به راه انداخته بودند. بعد از ختم مکتب در ۱۹۷۳ با فامیلش به پاناما کوچید و در آن جا اقتصاد خواند. در پاناما دوباره با پیوستن به «کمیته دفاع از زندانیان ساندنیست» به فعالیت‌های جدی سیاسی آغاز کرد تا بالاخره عضو و چریک «جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست» شد. وی در جریان زندگی مبارزاتی تمام نیروی خود را وقف راهش کرد و امکانات و دارایی شخصی خویش را در خدمت هم‌زمانش قرار داد. ادانیا در کوبا تمرینات نظامی دید و در بسا عملیات نظامی شرکت ورزید. در سپتامبر ۱۹۷۸ در حین جنگ در مرز جنوبی نیکاراگوئه از ناحیه دست چپ زخمی شد.



ادانیا درحالی که در یک نبرد مجروح شده بود.

پس از چندین شورش خودجوش مردمی، ساندنیست‌ها استراتژی جدیدی را روی دست گرفتند، آنان در کمک و تسریع مبارزات مردمی، پنج قطعه تهاجمی را در قسمت‌های مختلف نیکاراگوئه جابجا نمودند. ادانیا یکی از رهبران مهم قطعه غرب شهر لیون بود. در ۱۹۷۹ جنگ در سراسر نیکاراگوئه شدت گرفت، البته قطعات تهاجمی

ساندنیست‌ها جنگ را رهبری می کردند. در ۱۶ اپریل ۱۹۷۹، قطعه غرب شهر لیون جلسه پنهانی‌ای جهت هماهنگی جنگ و رسانیدن مهمات برگزار کرد، جلسه توسط یک خاین به دشمن افشا گردیده بود که در هجوم «گارد ملی» به جلسه هشت عضو قطعه بشمول ادانیا دستگیر و به قتل رسیدند. بعد از مرگ ادانیا، مسئولیت قطعه غرب به یکی از رفقای زن ادانیا داده شد که تحت فرماندهی وی موفق به تسلط در شهر گردیدند. تا آن که در جون ۱۹۷۹، مبارزان ساندنیست رژیم مستبد سموزا را ساقط و قدرت سیاسی را کسب کردند.

آن چه را که باید زنان مبارز افغان از ادانیا فرا گیرند اینست که وی باوجود مخالفت شوهر و فامیلش دختر دو ساله خود کلاودیا را به پدر و مادرش تسلیم کرد تا بتواند بهتر به کار و پیکارش رسیدگی نماید. او می دانست که شاید دیگر هرگز دخترش را نبیند لیکن این موضوع لحظه‌ای او را در دفاع از حق محروم‌ترین انسان‌های کشورش متزلزل نکرد. او بر مهر بزرگ مادری غلبه نمود تا بتواند هزاران کودک تحت ستم وطنش را از زیر یوغ بردگی و رنج نجات بخشد. او از جنس بزرگ‌زنان متعهد و انقلابی بود که منافع شخصی و حتی جگرگوشه‌اش را در راه پرافتخاری که آگاهانه در پیش گرفته بود فدا نمود.

ساندنیست‌ها انقلابیونی بودند که با الهام از مبارزات ضد استعماری، اوگستو سزار ساندینو، انقلابی نامدار آن کشور، به‌مثابه یک جنبش چپ و ضد استعماری در ۱۹۶۱ شکل گرفت و مبارزه مسلحانه علیه رژیم سموزا را در پیش گرفت. بعد از به قدرت رسیدن، در کنار ساخت زیربناها، یکی از وظایف مهم دولت ساندنیست‌ها ارتقای سطح سواد مردم نیکاراگوئه بود که با برنامه وسیع و فرستادن معلمان و کادرهای آموزشی در دورافتاده‌ترین نقاط کشور، توانستند سطح بیسوادی را از ۵۰٪ به ۱۲٪ کاهش دهند. این موفقیت از طرف سازمان یونسکو مورد قدردانی قرار گرفت و جایزه بین‌المللی سوادآموزی نادرادا کروپسکایا را به دولت نوپای ساندنیست اهداء نمود. (در مورد تاریخچه نیکاراگوئه به مقاله «نیکاراگوئه، ملتی شکنجه‌شده به دست امریکا» که قبلاً در سایت حزب همبستگی نشر گردیده رجوع کنید).



روزنامه‌های رژیم سموزا خبر مرگ ادانیا و رفقاییش را با افتخار تمام در صفحات نخست نشر کردند اما نمی‌دانستند که مرگ حماسی آنان بذر پیروزی را کاشته بود.

ادانیا امروز هم به مثابه زن انقلابی و قهرمان مردم نیکاراگوئه به شمار می‌رود و مطالب فراوان درباره او نوشته شده و در نقاط مختلف کشورش اماکن عمومی مثل سرک، مکاتب و... به نام او مسما گردیده اند. ادانیا دو ماه پیش از جانباختن نامه تاثیربرانگیزی به دخترش کلاودیا (نام یک رفیق ساندنیست‌اش را بر او گذاشته بود) نوشت که آن را به دري برگردانیده تقدیم خوانندگان سایت حزب همبستگی می‌کنم:

«مادر کسی است که درد و رنج همه کودکان را احساس می کند»

به دختر عزیزم،



این یک دوره بسیار حساس برای مردم در همه جاست، امروز در نیکاراگوئه و بعداً در سایر کشورهای امریکای لاتین و سراسر جهان. آگاهی و شعور ما ایجاب می کند که به عنوان افراد نمونه عمل کنیم، انقلاب خواستار همه چیزهاییست که هر کدام ما باید به آن بدهیم، تا به هر نحوی در حد ممکن برای این روند مفید واقع شویم.

من امیدوارم که روزی نه چندان دور، تو بتوانی آن چنان

که شایسته تمام انسانهاست، در یک جامعه آزاد بزرگ شده و زندگی کنی، جایی که مردم با هم برادر و خواهر اند، نه دشمن. من مایلم بتوانم دست‌هایت را گرفته با تو قدم بزنم، از جاده‌ها عبور کرده تا لبخند همگان، خنده کودکان، پارک‌ها و دریاها را تماشا کنیم. و ما، خودمان، در حال دیدن مردمی که مانند یک طفل شاد رشد نموده تبدیل به انسان‌های نوینی می‌شوند که از مسئولیت‌شان در قبال انسان‌ها در همه جا آگاه اند، شادمانه لبخند بزنیم.

تو باید ارزش بهشت صلح و آزادی را که از آن لذت خواهی برد، بدانی. من این را بخاطری می‌گویم چون بهترین مردمان شجاع ما خون ارزشمند خویش را آگاهانه و با عشق عمیق نسبت به مردم‌شان، برای آزادی و صلح، برای نسل‌های آینده و برای کودکانی مثل تو نثار کرده‌اند. آنان جان خود را سپر کردند تا کودکان زیر این همه ظلم، حقارت و بدبختی زندگی نکنند، همانگونه که امروز بسیاری از مردان، زنان و اطفال در نیکاراگوئه زیبای ما متحمل آن گردیده‌اند.

من این را به خاطری می گویم که شاید شخصا نتوانم با تو صحبت کنم و یا هیچ کس دیگری این چیزها را به تو نخواهد گفت. مادر کسی نیست که تنها فرزندش را بدنیا آورده مراقبش باشد؛ مادر کسی است که درد و رنج همه کودکان را با این تصور که از رحم خودش تولد شده اند، احساس می کند. بزرگترین آرزوی من این است که روزی تو به یک زن واقعی مملو از عشق بزرگ به بشریت بدل گردی. و این که بدانی چگونه از عدالت در مقابل هر چیزی و کسی که آن را پایمال می کند پاسبانی نمایی.

برای تبدیل شدن به یک چنین انسان، آثار رهبران بزرگ انقلاب ما و انقلاب های دیگر کشورها را مطالعه و بهترین مثال ها را نمونه قرار داده در عمل بکار بند تا همیشه رشد کنی. من می دانم که تو این کار را می کنی و قادر به انجام آن می باشی و این به من آرامش بزرگی می بخشد.

من نمی خواهم جملات، وعده ها و اخلاقیات میان خالی را به تو بگذارم. می خواهم شیوه ای از زندگی خودم (با آن که می دانم هنوز بهترین نیست) و تمامی خواهران و برادران ساندنیستام را به تو توصیه کنم. می دانم که تو بکار بردن آن را خواهی آموخت.

خوب، قندولک من، اگر خوشبخت بودم که دوباره تو را ببینم، - که ممکن مجالش باشد- ما بحث های طولانی در مورد زندگی و انقلاب خواهیم داشت. ما تلاش خواهیم کرد تا وظایفی را که به ما سپرده شده اند به سرانجام برسانیم. ما باهم گیتار نواخته آهنگ خواهیم خواند. از طریق همه ی این ها، یکدیگر را بهتر خواهیم شناخت و از همدیگر خواهیم آموخت.

بیا، چهره زیبایت را برایم نشان ده
قشنگ مثل گل ها و آزادی

و به من در مبارزه قوت ده

با ترکیبی از خنده تو و واقعیت ما

روزانه به تو فکر می کنم

همیشه در تصور اینکه چگونه هستی

همیشه مردم ما و بشریت را دوست دار

با تمام عشق مادرت، ادانیا.

تا پیروزی ما، برای همیشه.

وطن آزاد یا مرگ!

نویسنده: قباد

کرنل امام، «بچه‌های» جهادی و طالبی‌اش را رسوا می‌کند!



از چگونگی شکل‌گیری، تمویل و تجهیز باندهای بنیادگرای افغان توسط «سی.آی.ای»، «آی.اس.آی»، «موساد»، «ام.آی.۶»، رژیم داعشی ایران و دولت‌های مرتجع عرب

فراوان اسناد، سهوا یا عمدا توسط جاسوسان و کارمندان استخبارات بیرون داده شده و کتاب‌هایی نیز در مورد به چاپ رسیده‌اند. سلطان امیر مشهور به کرنل امام افسر بلندپایه‌ی «آی.اس.آی» در مصاحبه تلویزیونی با خبرنگار مشهور پاکستانی افتخار احمد در برنامه «جوابده» تلویزیون «جیو» پاکستان (سپتامبر ۲۰۰۹)، به صراحت اعتراف به دست داشتن «آی.اس.آی» در تربیت، سازماندهی و رویکار آوردن تنظیم‌های اخوانی و طالبان وحشی کرده و با چشم‌سفیدی از «شاگردان» طالب‌اش دفاع می‌کند.

در قسمت نخست از زبان وی گوشه‌هایی از جاسوسی کرسی به «سیا» را آوردیم که اینک به بخش دیگری از مصاحبه می‌پردازیم که مزدوری سرجنایتکاران تنظیمی به «آی.اس.آی» را برملا می‌سازد.

استیو کول در کتاب «جنگ اشباح» درباره کرنل امام می‌نویسد:

«دفتر آی.اس.آی در پشاور توسط یک افسر نیرومند پشتون

که به نام مستعار «کرنل امام» یاد می‌شد، اداره می‌گردید. او با

حکمتیار روابط بسیار نزدیک داشت». (ص ۵۱)

کرنل که سرپرستی مولودات جهادی‌اش در پشاور را به عهده داشت، در مصاحبه یادشده آغاز رابطه‌اش با سران تنظیمی را چنین شرح می‌دهد:

«... نخستین بار در ۱۹۷۴، سالی که بخاطر تکمیل آموزش‌های

نظامی رهسپار امریکا شدم، با جهادی‌ها ارتباط گرفتم».

در مورد چگونگی ایجاد تنظیم‌های پشاور توسط صاحبان پاکستانی شان می‌گوید:

«... بوتو به نصیرالله بابر گفت که این‌ها {جهادی‌ها} را

سازماندهی نماید... بابر صاحب فرد مستعدی بود و برای

سازماندهی شان حزب سیاسی ساخت. ربانی صاحب که پروفیسور

بود نیز در حزب آمد. مولوی محمد یونس خالص هم به حزب

آمد... یکجا کردن افغان‌ها مثل اینست که در یک جهیل گندیده

بقه‌ها را بشمارید... یکجا کردن شان شش ماه را در بر گرفت.

{فراریان} ۳۵ نوجوان بودند (اشاره به فرار گلبدین، مسعود و

ربانی به پاکستان بعد از آغاز جو خفقان و سرکوب توسط داوود)

و دو رهبر داشتند. بالاخره حزب ساخته شد. من در آن زمان در

مکتب جم کماندو در پشاور بودم...»

مجری برنامه می‌پرسد، «آیا شما گلبدین و مسعود را از وقتی که آنان

بر روی زنان در کابل تیزاب می‌پاشیدند می‌شناسید؟» او مکثی کرده پاسخ

می‌دهد:

«بلی، بلی. آن زمان من درباره اعمال شان شنیده بودم اما آنان

را ملاقات نکرده بودم. آنان اسلامیت بودند... دختران بدون چادر

و با مینی ژوب به مکاتب و پوهنتون می‌رفتند و آنان رفتن دختران

به مکاتب و پوهنتون را منع می‌کردند و اگر تکرار می‌شد بخاطر

ایجاد ترس و وحشت بیشتر، بوتل‌ها را پر از تیزاب کرده بر روی

دختران می‌پاشیدند».

مقاومت جانبازانه و حماسی مردم ما اگر از یک سو اشغالگران روسی را به

شکست خفت‌بار واداشت از سوی دیگر راه مداخله امریکا و متحدان غربی‌اش

را با پاکستان و عربستان در کشور ما باز نمود تا تخم جهل و بنیادگرایی را

در این جا بپاشند. امپریالیزم امریکا و دولت جنایتکار پاکستان می‌دانستند

که بعد از خروج روس‌ها در افغانستان آزاد و دموکراتیک دست ناپاک آنان

کوتاه خواهد ماند به همین دلیل برای حفظ منافع خود تا توانستند نیروهای

اجیر بنیادگرا و جهالت‌پیشه را به جنبش مقاومت ضد روسی تحمیل نموده

جنگ آزادیخواهانه ملت اسیر ما را از اهداف اصلی آن که کسب استقلال

بود، منحرف ساختند و با پرورش هزاران تروریست در کمپ‌ها پاکستان زمینه اشغال مستقیم وطن ما را مهیا کردند. کرنل امام مسئولیت تربیت ده‌ها هزار جنگجوی بنیادگرا در جریان جنگ ضد روسی به شمول جلاذانی چون ملا عمرها، گلبدین‌ها، سیاف‌ها، حقانی‌ها و... را نیز پذیرفته در پاسخ به این سوال که «شما در کنار ۹۵ هزار تن، افرادی مثل ملا عمر، گلبدین، احمد شاه مسعود را نیز آموزش دادید؟»، اعتراف می‌کند: «بلی. اما من تنها نبودم. نزدیک به ۲۰۰ افسر بودیم که آموزش می‌دادیم و به ۱۲ یا ۱۳ گروپ تقسیم شده بودیم».

کرنل امام این سوال مجری برنامه را که «شما خو پیچکاری انقلاب، تغییر و جنگ علیه روس را به آنان تزریق نمودید، و به آنان ایدیولوژی و ذهنیت و شعور دادید، وقتی جنگ تمام شد دیگر نتوانستید آن را دوباره پس بگیرید و بعدا آنان برای کل منطقه به عامل تباهی تبدیل شدند؟»، با خونسردی یک شکنجه‌گر بی‌رحم با گفتن «بلی» اضافه می‌کند: «بلی. البته عوامل دیگری نیز دخیل بود. مثلا امریکا که اینان را خراب کرد».

وی برای کتمان نقش سازمان تروریست‌پرور «آی.اس.آی» در پروراندن و سازماندهی بنیادگرایان، محیلانه همه گناه را صرفا به گردن امریکا می‌اندازد. اما کی نمی‌داند که موج تباهی و بربریت جاری در افغانستان و منطقه که از سوی امریکا و متحدانش راه افتاده، بدون تایید، همسویی و همکاری صمیمانه «آی.اس.آی» ناممکن بود. «آی.اس.آی» در ترویج لشکر جهل و جنایت بنیادگرایی در منطقه در کنار «سیا»، استخبارات سعودی، «واواک» و... نقش کلیدی بازی کرده است.

جنگ سرد که ناف امریکا و متحدان منطقه‌ای‌اش را با ناف چوکران بنیادگرای شان محکم‌تر گره زد، امریکا و شرکاء را به استفاده از تروریست‌های جهادی به مثابه آسانترین و کم‌هزینه‌ترین راه فشار علیه شوروی ترغیب نمود و با همکاری دولت ارتجاعی عربستان از کشورهای خلیج هزاران جنگجوی بنیادگرا به شمول سران القاعده را در کمپ‌های پاکستان آموزش نظامی دادند که نتیجه آن ویرانی افغانستان، عراق، لیبیا، یمن، سوریه و.. است. در رابطه به اینکه «آی.اس.آی» چگونه از القاعده استفاده کرد، می‌گوید:

«آخرین رابطه من با اسامه بن‌لادن در عملیات جلال‌آباد

(۱۹۹۰) بود... قبل از رفتن بن‌لادن به سودان از او در عملیات

جلال‌آباد استفاده کردیم».

همچنان از کمک مالی بن لادن به سیاف یاد می کند:

«بن لادن نزد سیاف آمد و به او پول داد... (او) نزدیک به ۱۴.۸ میلیون دالر را بین مجاهدین توزیع کرد. وی مهمان سیاف بود. من وقتی از آنجا می گذشتم گاهی همراه شان نشسته جای می نوشیدیم».

از پذیرایی خوب نوکران جهادی اش در جریان سفرش به هرات می گوید: «در ۱۹۹۴ به من گفته شد که قونسولگری پاکستان را در هرات فعال کنم. وقتی از کندهار به سمت هرات حرکت کردم حدود ۲۰ موتر مجاهدین مرا همراهی می کردند».

کرنل امام از آرمان دیرینه «آی.اس.آی» برای رویکار آوردن «دولت اسلامی در افغانستان» بعد از خروج شوروی یادآور شده و آن را «وظیفه»ی مملو از «جذبه» می خواند. وی به مثابه پدر بنیادگرایان افغان در جریان کار با غلامانش فراوان تجربه اندوخت و در دمیدن شرارت و حرص و تباهی در مغزهای ویروسی چاکران تنظیمی اش مهارت لازم را کسب کرد تا بعداً رهبری «آی.اس.آی» فرصت ایفای نقش در پروژه طالبان را نیز به او محول ساخت. او می گوید:

«ملا عمر در کمپ آمد و آموزش دید... ملا عمر در حزب ربانی بود... او بعد از آموزش در جنگ شرکت کرد و زخمی شد و ما در کراچی او را تداوی کردیم... من با ملا عمر در ۱۹۹۵ دیدار داشتم».

وی با غرور و افتخار رهبران ددمنش طالبان را شاگردان خود نامیده اظهار می دارد:

«ملا یار محمد، ملا محمد ربانی، ملا عبدالرزاق و سایر قومندانان بزرگ طالبان شاگردان من بودند... من پیشنهاد دادم که طالبان مدارس را آموزش (نظامی) بدهیم چون بسیار خوب می آموزند... من به ملا عمر گفتم که با امریکا هرگز وارد جنگ جبهوی نشو، شیوه جنگ چریکی را اختیار کن... فرد کافری مثل دوستم را علیه مجاهدین مسلح ساخته بود و وارد خانه جنگی شدند».

کرنل امام در داخل افغانستان نیز در جنگ های جنایتکارانه طالبان همگام بوده است. استیو کول جریان حضور کرنل امام هنگام تصرف مزار توسط طالبان را در کتابش آورده می نویسد:

«طی همان هفته که پیروان بن لادن دو سفارت امریکا در شرق افریقا را مورد حمله قرار دادند، جنگجویان طالبان، که با یکجا شدن طالبان مدارس پاکستان تعداد شان زیاد شده بود و از کمک‌های استخبارات پاکستان برخوردار بودند، شهر مزارشریف را تصرف کردند. "کرنیل امام" یک افسر آی.اس.آی در مکالمه تیلیفونی که از سوی امریکایی‌ها ثبت گردیده بود، گفت: "من و بچه‌هایم در حال داخل شدن به مزارشریف هستیم"». (ص ۱۶۱).

سران تنظیم‌ها مخصوصاً جمعیتی‌ها با تمام قیافه‌گیری‌های عوام‌فریبانه و اکت‌های ضد پاکستان، قادر نیستند تاج ننگین وابستگی به پاکستان و «آی.اس.آی» زادگی شان را پنهان نمایند. این اسناد و افشاگری باداران سیلی‌های سختی بر روی زرد شان است.



صلح ترامپی!

کارتون‌نویست: Luc Descheemaeker

نویسنده: ع. رضایی

بامیان، سرزمین سرد و درد به گواهی سخن و تصویر



بامیان باستانی با طبیعت
زیبا و دلکش چنان عقب
نگهداشته شده که هنوز
تعداد قابل توجهی از
باشندگان آن در سایه
نابرابری‌های هولناک
اجتماعی در مغاره‌ها

زندگی می‌کنند. حاکمان فاسد و ضدمردمی در چهار دهه گذشته، هر یک به
نوبه خود بر بامیانی‌ها جنایت روا داشته و آنان را به زور تفنگ و با ایجاد رعب
به حاشیه رانده و خاموش ساخته‌اند.

یکی از باشندگان شهیدان که در ۲۵ کیلومتری شهر بامیان زندگی می‌کند،
با آه و افسوس از تجارب چهار دهه جنگ و ویرانی به من گفت:

«از کی بنالیم؟ ما در هیچ دورانی آرام نبودیم. در هنگام
زمامداری خلقی‌ها به ما مردم بی‌دفاع جنایات بی‌شمار شد، از
همین قریه‌های اطراف مان بسیار مردم را به نام اشرار و زمیندار
برده و زنده به گور کردند که به چند تن آنان اشاره می‌کنم:

حاجی محمد حسین ولد غلام رضا

حاجی ناصر ولد حاجی محمد حسین

حاجی حسن ولد غلام نبی

حاجی رستم ولد حاجی علی

حاجی غلام حسن از قریه تول خالدار

حاجی عوض از قریه نعل شیره
حاجی کبیر خان ولد ناصر بیگ
سید شاه سخی داد از قریه باریکی
سید بیانی ولد سید غریب
ناظر ولد عبدال



در دوران جهادی‌ها
وضعیت بدتر شد و
جنگ‌های داخلی اوج
گرفت. بچه‌های مان
را به زور به جبهه
می‌بردند که لیست آن
وقت می‌طلبید. چند
قومندان پاتک انداختند
و از رهگذران به زور پول
و اموال قیمتی شان را
می‌گرفتند. آنانی که
چیزی نداشتند، باید
سنگر مجاهدین را

می‌کنند و یا هیزم و نان شان را به جاهای دور پیاده می‌رسانند.»
در ادامه از حاکمیت سیاه طالبانی می‌گوید:

«اینان به جرم این که ما به امارت اسلامی بیعت نکرده بودیم،
مردم محل را کشتند، خانه‌های ما را چور کردند و تمام روستاهای
اطراف بازار شهیدان را سوزانیدند. زمین‌های زراعتی را تخریب
کرده و حیوانات را تصاحب شدند. مردم بی‌حساب با پای پیاده
به طرف بهسودها و مناطق دیگر فرار کردند. تعدادی از هموطنان
بی‌دفاع ما را از خانه‌ها بیرون کرده و به رگبار بستند:

غلام حسین زوار ولد علی محمد
عبدالحکیم ولد قادر

عوض ولد میرزا

عبدالحسین ولد عبدالکریم

علی حسن ولد حاجی یوسف

امیر حسین ولد طالب حسین
 حاجی محمدعلی ولد غلام حسین بیگ
 محمد حسین ولد حاجی حیدر
 محمد حسین ولد طالب
 سید امان ولد محمد حلیم
 احمد ولد کریم بخش
 قیوم ولد غلام حسین زوار
 کریم ولد فضل احمد
 غلام حسن از قریه گرم بلاق
 حالا که وضعیت در اینجا کمابیش آرام است، مردم نان خوردن ندارند.»



بامیان قبل از تجاوز
 روس‌ها یکی از مکان‌های
 سیاحتی افغانستان به‌شمار
 می‌رفت و سالانه صدها
 سیاح از کشورهای غربی
 و دیگر نقاط جهان به
 دیدن بزرگترین بوداهای
 جهان می‌آمدند. اکنون با
 مجسمه‌های ویران بودا،
 شهر تاریخی غلغله، بند
 امیر، دره شاه فولادی
 و سایر مناطق دیدنی از
 رونق روزگار افتاده است. اگر دولت نسبتاً مردمی بر سر کار می‌بود، با
 اندک تبلیغات و تنظیم برنامه‌های سیاحتی، تفریحی و ورزشی بند امیر و سایر
 نقاط دیدنی را به منابع خوب درآمد گردشگری برای کشور و بامیانی‌ها مبدل
 می‌گردید.

سلطان که باشنده اصلی قریه تول قدمشاه شهیدان میباشد از
 مدتی چهار سال بدین سو با فامیل شش نفره به دلیل نداشتن
 سرپناه در یکی از مغاره‌های سرخ‌قول - بامیان زندگی می
 کنند. او میگوید برای تامین نیازمندی‌های زندگی هر روز سر
 چوک میروم و بدبختانه بدلیل نبود کار بسیاری از روزها دست
 خالی به خانه بر میگردم.

در شاهراه‌های متصل به بامیان و ولایات همجوار آن طالبان حاکمیت دارند.
 گذشتن از این شاهراه‌ها به معنای گذشتن از پل صراط است، مسیر جلریز
 و غوربند از خطرناکترین راه‌ها برای باشندگان ولایات مرکزی محسوب
 می‌شوند که در سالیان اخیر در این مسیر ضربات جانی و مالی فراوان به

مسافران وارد شده‌اند.

طی ۱۷ سال اخیر با وجود امنیت خوب، بامیان همانند ولایات ناامن از بازسازی، انکشاف شهری، زراعت مدرن، احداث کارخانه‌ها، استخراج معادن، برق و سایر سهولت‌های زندگی باز مانده و با فقر و جهالت دست و پنجه

نرم می‌کند. تا اکنون شهر و روستاها به صورت بدوی با چهره جنگزده و کاه‌گلی حکایت از روز و روزگاران بسیار سخت دارند.



جمعه‌خان باشنده اصلی فولادی با فامیل هفت نفری، کنون یکی از مغاره نشین‌های بامیان است که با اراده قوی تصمیم دارد تا آب را به مغاره خویش برساند.

زمین زراعتی در این ولایت اندک است اما مردمان آن نهایت زحمتکش. تا اکنون کشت

و جمع‌آوری محصولات به شکل ابتدایی آن جریان دارد. از مزرعه‌های زراعتی و باغداری خبری نیست. سرمای شدید ۶ تا ۷ ماه در سال، زندگی را طاقت‌فرسا ساخته است. به همین دلیل، زراعت اکثراً یک فصله بوده و مالرداری نیز به گونه وسیع وجود نداشته بلکه خانواده‌ها چند گاو و گوسفند و بز را با هزار مشکل پرورش می‌دهند. عبور از فصل زمستان با ۵۰-۳۰ گوسفند همراه با آذوقه زمستانی و جای نگهداشت آن‌ها در این مناطق همت چند انسان کمر بسته را طلب می‌کند. از اینرو، بیش از ۸۵ درصد مردم بامیان تحت فشار اقتصادی، زمستان را با چند سیر کچالو، نان خشک و محصولات حیوانی با مشقت تمام سپری می‌نمایند.

اکثریت ساکنان بامیان که توان گرم کردن چند اتاق را در زمستان ندارند، با تمام اعضای فامیل همراه با مهمان در یک اتاق سپری می‌کنند و حالا این تنگدستی به یک سنت زمستانی بدل شده است. رضای کارگر با خانواده هشت نفری، زمستان را در یک اتاق کوچک با فرزندانش یکجا می‌خوابد.

در مناطق بس سردسیر مانند قرغنه‌تو، شیرتو، جوپلال، دروازه و لدو سرما مجال کشت گندم و کچالو را به مردم نمی‌دهد. در آن جاها فقط جو تا حدی به ثمر می‌رسد. روستاییان نه برای هوس و پرهیزانه بلکه از فقر و مجبورت از نان جو به عنوان خوراک همیشگی استفاده می‌کنند. خوردن میوه و گوشت

برای تنگدستان این ولایت در سه و یا چهار ماه یکبار ممکن نیست. زنان و کودکان بی‌شماری اند که فقط دو وقت غذا (نان خشک و چای بدون بوره) می‌خورند.

زیور، نمادی از رنج و فقر کلیه زنان بامیانی است. این زن روستایی، شوهرش را از دست داده و درگیر جنجال‌های فراوان زندگی می‌باشد. او از مرض مرگی رنج برده در گوشه دهکده‌ای در یک کلبه‌ی ویران با فرزندانش شب و روز را با دشواری می‌گذرانند. دارایی عمده این زن یک مرغ، بز و فرش کهنه اند. در خانه‌اش چیزی به نام غذا وجود ندارد. زیور می‌گوید:

«من و فرزندانم گوشت را در ختم قرآن و یا مراسم عروسی دیگران می‌خوریم. بهترین غذای ما نان خشک و چای تلخ است. لباس کهنه دیگران را هم من و هم اولادم می‌پوشیم. حالا از زندگی به تنگ آمده و انتظار مرگ را می‌کشم، اما دلم به حال کودکانم می‌سوزد که در نبود من بیشتر بدبخت و بیچاره می‌شوند.»



در لابلای این همه مصایب و آلام، وقتی درمی‌یابی که تعدادی از زنان مغاره‌نشین باوجود تمام فقر و شوربختی، قلم و کتاب گرفته و دربرابر جهالت ایستاده‌اند، به آینده‌ای امیدوار می‌شوی که پشت این شب، سحری‌ست.

تهیه مواد سوخت زمستان، جمع‌آوری علوفه و نگهداری حیوانات و مراقبت از خانه‌های گلی دغدغه تمام عمر زنان رنج‌دیده این مرز و بوم را می‌سازد. زمستان‌های سرد و بارش برف نه تنها راه عبور و مرور را برای مدت‌ها به روی بامیانی‌ها می‌بندد بلکه تمام حیوانات نیز جابند می‌مانند که نیاز به علوفه را دوچند می‌کند.

در جامعه مردسالار و زن‌ستیز افغانستان، بیشترین ستم بر زنان تحمیل

می‌شود. از این زاویه زنان بامیانی ستم چند لایه را متقبل می‌شوند. آنان در کنار اولاداری، همدوش و حتا در مواردی بیشتر از مردان در زراعت، مالداري و دیگر کارهای یک زندگی روستایی از بام تا شام جان می‌کنند. اینان در شش ماه سال، ساعت‌ها با کمرهای خمیده در مزرعه‌های کوچک شان با آمال فراوان زمین را شخم زده تا کچالو بکارند و یا علف‌های هرزه را درو کرده تا صاحب زندگی بخور و نمیری شوند. و نیمه دیگر سال را در بیابان‌ها مصروف جمع‌آوری محصولات حیوانی، علف و هیزم زمستانی می‌باشند.

بامیان دارای ۸ واحد اداری و جمعیت بالاتر از ۶۰۰ هزار تن می‌باشد. افزون بر کار زراعت و مالداري، تعداد کمی مشغول کسبه‌کاری، کارهای دولتی و غیردولتی اند. انجیوها و نهادهای به اصطلاح مدنی نیز همانند سایر ولایات کلوخ گذاشته و بر شوربختی‌های مردم پا می‌گذارند. از همین جهت، تا هنگامی که مردم به آگاهی نرسیده بسیج و متحدانه برای ایجاد یک دولت مردمی و دموکرات برنخیزند و جنایتکاران چهار دهه را برای محاکمه نسپارنده، بامیان و هیچ ولایتی به بهروزی و عمرانی نخواهند رسید.



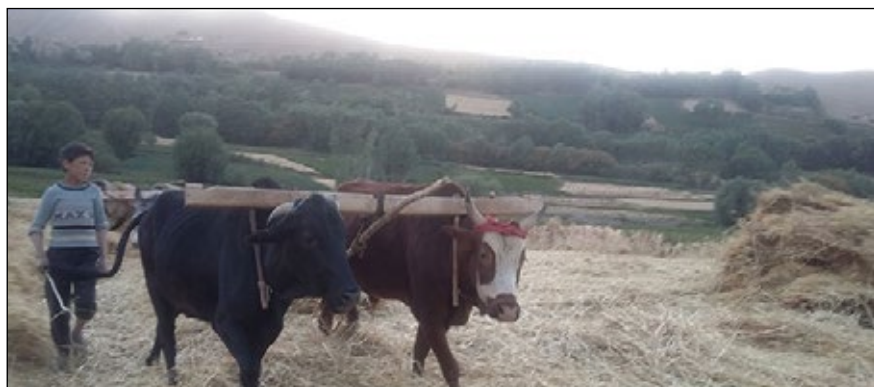
انجام کارهای شاق اطفال گوشه تلخی از زندگی روزمره مردم بامیان است.



نمای بهار صحرانشینان بامیان



بند امیر، از شگفتی‌های بزرگ طبیعی سرزمین ما که توسط دولت نام‌نهاد و فاسد کرزی به‌عنوان اولین پارک ملی کشور ثبت اوراق پس‌خانه‌های وزارت اطلاعات و فرهنگ گردید. اما حاکمان جیره‌خوار، غرق در عیش و نوش و ثروت‌اندوزی، کوچکترین توجه‌ای به اینجا نکرده‌اند.



انجام کارهای شاق اطفال گوشه تلخی از زندگی روزمره مردم بامیان است.



این دو پسرک از صبح تا شام با تیله‌کردن کراچی آیسکریم بر جاده‌های ناهموار و بلند پس‌کوچه‌های شهر بامیان عاید ۵۰ تا ۶۰ افغانی دارند، باوجود این عاید ناچیز خود را نسبت به سایر هم‌قطاران شان خوشبخت احساس می‌کنند.

ترجمه از منابع بیرونی

بی ناموسی کرام الدین کریم شورای نظاری در برابر دختران تیم ملی فوتبال



وقتی کرام الدین کریم شورای نظاری حین اخذ جایزه‌ای در برنامه فیفا به فارسی صحبت کرد، جمعی از تاجیک‌ها داد و واویلا برپا کردند که برای نخستین بار زبان

فارسی در برنامه جهانی‌ای صحبت می‌شود. امروز آیا این قدر وجدان دارند که عرق شرم بر پیشانی شان نمودار شده و بگویند که از شنیدن زبان شیرین فارسی از دهن چنین کثافتی احساس خجلت می‌کنند؟

در گذشته رسوایی کرام الدین کریم، رییس «فدراسیون فوتبال افغانستان» پیرامون اخذ رشوه در برابر رای به رییس «فدراسیون فوتبال آسیا» به رسانه‌ها درز کرده بود. اما چندی قبل، خالده پوپلزی، عضو پیشین تیم ملی فوتبال زنان، از موارد بدرفتاری‌ها و تجاوز جنسی وی بر عده‌ای از دختران تیم ملی فوتبال پرده برداشت. این مردک کثافت‌پیشه و خاین که در تمام عمرش یک کچالو را هم شوت نکرده بود، عضو شورای نظار بوده و زمانی والی پنجشیر و سپس مقام بلندی را تحت رهبری فهیم قسیم در وزارت دفاع به عهده داشت، به زور تشکل منفور خود به مقام ریاست فدراسیون فوتبال نصب گردید. در فلم مستند «دختران افغان می‌توانند شوت کنند» ساخته بهاره حسینی می‌بینیم که این انسان کثیف در هنگام عزیمت دختران فوتبالر برای مسابقه‌ای به پاکستان بر آنان خشمگین است که چرا چادر شان را درست به سر نکرده‌اند، اینبار روزنامه «گاردین» به تاریخ ۲۷ دسامبر ۲۰۱۸ گزارش مفصلی به قلم خانم سوزن رَک در باره بی‌ناموسی‌های این جنگسالار بدنام به نشر رسانده که

ترجمه اندک تلخیص شده آن در ذیل می آید:

قضیه بدرفتاری توسط رئیس فدراسیون فوتبال افغانستان:

«خون همه جا را گرفته بود»

گزارشگر: سوزن رک / مترجم: سمیر

منبع: روزنامه «گاردین»، ۲۷ دسامبر ۲۰۱۸



آیا در حامد کرزی و چوکره‌اش سپنتا ذره‌ای وجدان باقی مانده که از اعطای مدال به این انسان پلید و شرفباخته اظهار ندامت کنند؟

بازیکنان زن تیم ملی افغانستان اتهام‌های بدرفتاری جنسی و فیزیکی توسط کرام‌الدین کریم، رئیس فدراسیون فوتبال کشور را به‌طور مفصل با «گاردین» در میان گذاشته‌اند که آنان از آن رنج برده‌اند.

بازیکنان که از ترس تهدید به خانواده‌های شان بدون افشای نام شان حاضر به صحبت‌اند، مدعی‌اند که از تعرض جدی جنسی و فیزیکی گرفته تا آزار و تهدید به فرد خود و خانواده‌های شان از جانب کریم را شامل می‌شود. یکی از آنان می‌گوید که کریم [میل] تنگی را بر سر وی گذاشته و مشتی بر روی وی کوبیده در داخل اتاق خواب پنهانی که فقط از طریق دفترش قابل دسترسی است، او را مورد تعرض جنسی قرار داد و سپس تهدید کرد که اگر با رسانه‌ها صحبت کند، او و خانواده‌اش را خواهد کشت.

دیگری ادعا می‌کند، پس از آن که او برای نجات جان‌ش از تعرض جنسی [کریم] فرار کرد، کریم وی را در برابر چشم هم‌تیمی‌هایش در جریان تمرین تهدید کرده و گفت زبانش را خواهد برید و در مورد دیگر تلاش به کشیدن لباس‌های وی کرد.

بازیکن سومی ادعا می‌کند که کریم کوشش کرد تا گردن و لب‌های وی را

ببوسد و زمانی که او از اتاق فرار کرد، از تیم ملی برطرف شده بر او اتهام زده شد که زن همجنسگراست. یکی دیگر از بازیکنان نیز ادعا می کند که کریم شایعه‌ای پخش کرد که او زن همجنسگرا می باشد. تمام ادعاها را «گاردین» به کریم فرستاده که او حاضر به پاسخ دادن نشده است.

یکی از بازیکنان می گوید پس از این که او به دفتر کریم رفته و درخواست پول برای مصارف ترانسپورتی اش را کرد مورد هدف قرار گرفت. «خواهان کمک شدم. کوشش کرد که نزدیکم آمده و گفت: "می خواهم نزدیکات شوم و بدنت را ببینم."»

«کوشش کردم که از حرکتش چشم پوشی کرده و با او برخورد مودبانه داشته باشم. گفتم: "ببین، من نیاز به پول برای مصارف رفت و آمدم دارم، خودم پول ندارم. آیا کمک می توانی؟ اگر نمی توانی، بگذار که بروم." به من گفت که کمک می کند و باید صبر کنم. گفتم که می خواهم به خانه بروم. او گفت: "پریشان نباش، برایت پول می دهم."»



خانم خالده پوپلزی اولین زن باشقامتی بود که پرده از رذالت‌های کرام‌الدین کریم متجاوز برداشت. بر دیگر بازیکنان زن و مرد نیز است که گام فرا نهاده و چنین جنایاتی را افشا کرده خینان و متجاوزان را رسوا سازند.

«رییس گفت که او را به اتاق دیگر دنبال کنم. بنابر این با او به داخل رفتم. فکر می کردم که مرا کمک می کند. او را به داخل اتاق بعدی دنبال کردم. به اتاق دیگر رفت و در کنار آن اتاق دیگر بسیار تاریک بود. در داخل آن اتاق یک دروازه بود. ولی شما آن دروازه را دیده نمی توانستید؛ به سان دیوار بود که مشکل بود که فهمید دروازه است. دروازه باز بود. داخل آن بیشتر به اتاق یک هتل می ماند، یک تخت خواب و اشیای دیگر و یک تشناب. به من گفت

که به داخل بروم. داخل رفتم و او که از عقبم می آمد درب را بست. گفت که روی تخت بنشینم. وارخطا بودم و می لرزیدم. او گفت: «امروز می خواهم بفهمم که در داخل آن لباس هایت چیست.» به وی گفتم: «مرا تنها بگذار، می خواهم خانه بروم.» از جایم بلند شدم و گفتم که می خواهم به خانه بروم و او گفت: «هر قدر که می خواهی جیغ بزنی، کسی نیست که صدایت را بشنود، کسی صدایت را نمی شنود.»

سپس مرا به سوی تخت کشاند. دوباره برخاسته و گفتم: «مرا رها کن، من فقط برای دریافت کمک آمده بودم، دیگر نمی خواهم، لطفا مرا رها کن و بگذار که بروم.»

او به من گفت که می خواهد بداند که آیا همجنسگرا استم یا خیر □ چرا که بیشتر با دختران بودم ولی اندامم مانند یک پسر بود.

از جایم برخاستم و تلاش کردم مانع او گردم، ولی او بر رویم با مشت کوبید. بر تخت افتادم. کوشش کردم که برخاسته و به سوی دروازه بروم، ولی از این که دروازه فقط با نشان انگشت وی باز می شد، امکان نداشت که دروازه را بدون نشان انگشت وی باز کنم. از اینرو بیرون شده نتوانستم. او با مشت بر چهره و دهنم کوبید. خون از بینی و لب هایم جاری بود. شروع به لت و کوبم کرد، بر روی تخت افتادم و همه چیز تاریک شد...

وقتی به هوش آمدم، دیگر کالاهایم در بدنم نبودند و خون در همه جا بود. می لرزیدم و نمی دانستم که بر من چه شده است. تخت با خون پوشیده شده بود و خون از دهن، بینی و آلت تناسلی ام روان بود. به تشناب رفتم. رویم را شسته و لباس هایم را پوشیدم. به داخل اتاق رفته و گفتم: «با همین حالت رفته و به رسانه ها می گویم که بر من چه شده است.»

او تفنگ اش را بیرون کرده بر سرم گذاشت و گفت: «ببین که با تو چه کردم؟ بر سرت شلیک کرده و مغزت پاشان خواهد شد. و همین کار را با خانواده ات نیز می توانم. اگر می خواهی که خانواده ات زنده بماند، باید سکوت کنی.»

سپس پول را بر رویم زده و گفت که آن را گرفته از آنجا بیرون شوم. او گفت که نمی خواهد چهره مرا ببیند. دروازه را باز کرد و من بیرون شدم. این دختر که نمی توانست به خانواده اش بگوید بر وی چه گذشته است، بهانه ی مصدومیت ورزشی را ساخت. «وضع خوبی نداشتم. از طریق دوستانم در تیم دریافتم که رییس شایعه ای پخش کرده که من یک زن همجنسگرا استم

و مرا با دختر گیر کرده و از این سبب مرا از تیم بیرون کرده است. این برایم خیلی تاثرانگیز و خطرناک بود.»

تصمیم افشای این مسئله بی خطر نیست.

«می دانم که خانواده‌ام در خطر قرار دارد و زمانی که افشاگری‌های وسیع‌تر صورت گیرد بیشتر در معرض خطر قرار خواهند گرفت. اما می‌خواهم که برخاسته و برای آینده دختران دیگر صحبت کنم. می‌خواهم دختران محیط امنی داشته باشند.»

او می‌گوید که درباره رفتار کریم همه در داخل و بیرون تیم می‌دانند.

«رفتار وی برای اعضای تیم فوتبال زنان پذیرفتنی شده بود.»

چرا به مقامات شکایتی صورت نمی‌گرفت؟ «او مرد پرنفوذی در داخل نظام و دولت است.» دختر مذکور این را می‌گوید که او پیش از به عهده گرفتن سمت ریاست «فدراسیون فوتبال افغانستان» در ۲۰۰۴، والی پنجشیر و سرقومندان قوای زمینی در وزارت دفاع بود. «هیچ کسی نمی‌تواند در برابر او بیايست زیرا مرد قدرتمندی است... امروز دختران نمی‌توانند صدای شان را بلند کنند چرا که ترس دارند. ممکن کشته شوند.»

بازیکن دوم می‌گوید که یکی از اعضای فدراسیون از وی خواست که به دفتر کریم برود. او می‌گوید: «درمورد اخلاق وی چیزی نمی‌دانستم.» این دختر ادعا می‌کند که کریم در کنار وی بر روی کوچ نشست. «شروع به خنده و شوخی با من کرد. بعد بدنم را لمس و تلاش به بوسیدنم کرد. گریه می‌کردم، ترسیده بودم و تمام وجودم را وحشت فرا گرفته بود. سعی کردم او را از خود دور کنم.»

او می‌گوید که وی فریاد کشیده و بر [کریم] حمله‌ور می‌شود اما توان فرار از چنگ وی را نداشته است. او ابراز می‌دارد که برای یک ماه مخفی شد. «بسیار ضعیف شده بودم و با کسی داستانم را در میان گذاشته نمی‌توانستم. در عین حال، تماس‌های تلفنی از جانب فدراسیون و بخصوص فرد رییس دریافت می‌کردم که مرا مجبور می‌کرد برگردم، چون سبب ضربه به شخصیت وی می‌شدم.»

او برمی‌گردد، ولی می‌گوید که روزگار بد وی به پایان نرسیده بود.

«بر درازچوکی‌ای در انتظار متباقی اعضای تیم نشسته بودم. او در کامره‌های امنیتی دیده بود که آنجا نشسته‌ام. شروع به زنگ‌زدن به من کردم. واکنشی نشان ندادم، از همین رو خودش بیرون آمده و به من گفت که باید داخل بیایم.

بایست او را تعقیب می کردم، کار دیگری نمی توانستم. از چهار دروازه گذشتم □ خودش پیشتر رفته بود و تلفنی به من دستور می داد که به کجا بروم.»

«پس از گذر از چهار دروازه به اتاق خوابی رسیدم. به هوتل پنج-ستاره‌ای می ماند، یک آینه، فرنیچر گرانبها، تخت خواب، اشیای زنانه، عطرها و چیزهایی در الماری موجود بودند. وقتی به آنجا رسیده و آن چیزها را دیدم، داستان‌هایی که به من گفته شده بودند را به خاطر آوردم... بسیار ترسیده بودم و شروع به گریه کردم، فکر می کردم آخر زندگی‌ام است.

رییس برهنه بود که در تخت خواب انتظار مرا می کشید. وقتی گریه کردم، از جایش برخاسته به‌سویم دوید و مرا محکم گرفت. کوشش می کرد که چادر و لباس‌هایم را دور کند. او بر من حمله‌ور شده و لباسم را پاره می کرد. من گریسته فریاد می کشیدم و مقاومت می کردم. بسیار خوشبخت بودم. به او زنگ آمد؛ شروع به جیغ‌زدن کردم، او مرا تپله کرده و کوشش کرد که مرا خاموش کند ولی من به جیغ‌زدن ادامه دادم. وقتی دروازه را باز کرد، فرار کردم.»

بازیکن سوم ادعا می کند که وقتی به دفتر کریم برای «اخذ امضای وی» رفته بود، روزگار تیره وی آغاز گردید.

«او را از خود دور می کردم و او کوشش می کرد که گردن و لبانم را بیوسد. به او می گفتم که باادب باشد چون سن و سال وی همسان پدرکلانم است، چطور می تواند این کار را کند؟ او به من گفت که نمی داند چرا این طور برخورد عجیب با وی می کنم و این که در بیرون با او رفتار دوستانه دارم.»

«گفتم که او را فقط به‌مثابه یک دوست فکر می کردم. او یک انسان بسیار اجتماعی است ولی او در جوابم گفت: "دوستی ما فقط منجر به رابطه جنسی می شود." من گفتم: "از شنیدن چنین حرف‌ها نفرت دارم. بگذار که بروم." او را از خود دور کرده و از اتاق فرار کردم.

اولین کاری که با من کرد، این بود که مرا از تیم ملی که برای تمرین به خارج می‌رفتند، بیرون کند. سپس در برابر چشمان همه مرا توهین و تحقیر و متهم به همجنسگرا بودن کرده از فدراسیون اخراج کرد.»

او ادعا می کند که گواه توهین لفظی قربانی دیگری نیز بوده است:

«آن دختر می‌گریست و همه می‌دیدند که او [کرام‌الدین کریم]

وی را توهین می‌کرد.»

نویسنده: توفان

«از وقتی خودم یادم می آیم، همین کار را می کنم!»



چندی پیش برای خریداری به بازار شهر همراه رفتم، آخرای عصر بود و هوا رو به تاریکی می رفت. هرچند بخاطر وضع بد امنیتی در اوایل شب تمام بازار از مردم

تهی و شهر در سکوت ترسناکی فرو می رود اما اندکی از دکان ها در چوک ولایت و انگشت شمار چند جای دیگر باز اند. هنگام برگشت از راه پسری را دیدم که توپره ای از چاقو و تبر بر شانه داشت و تنها در جاده روان بود. هرچند دستفروشی و کار شاقه کودکان در افغانستان پدیده ای عجیبی نیست و کاملاً معمول شده لیکن دیدن کودک دستفروش در این هنگام شب در شهر همراه نظرم را جلب نمود و خواستم با او هم صحبت شوم.

نامش علی احمد است. روی سن و سالش مطمئن نیست و می گوید شاید ۱۲ سال داشته باشد. او تمام روز در کوچه پس کوچه های شهر تبر و چاقو می فروشد و فرجام برای رفتن به مسافرخانه ای که شب ها آن جا می خوابد، مسافت زیادی را پیاده طی می کند، لذا همیشه شب به مقصد می رسد. از علی احمد پرسیدم، چقدر وقت می شود که مصروف این کار است:

«از وقتی خودم یادم می آیم، همین کار را می کنم. تا صنف دو خواندم و بعداً مکتب را به خاطر کارم ترک کردم. خوش داشتم

معلم و یا سرباز شوم.»

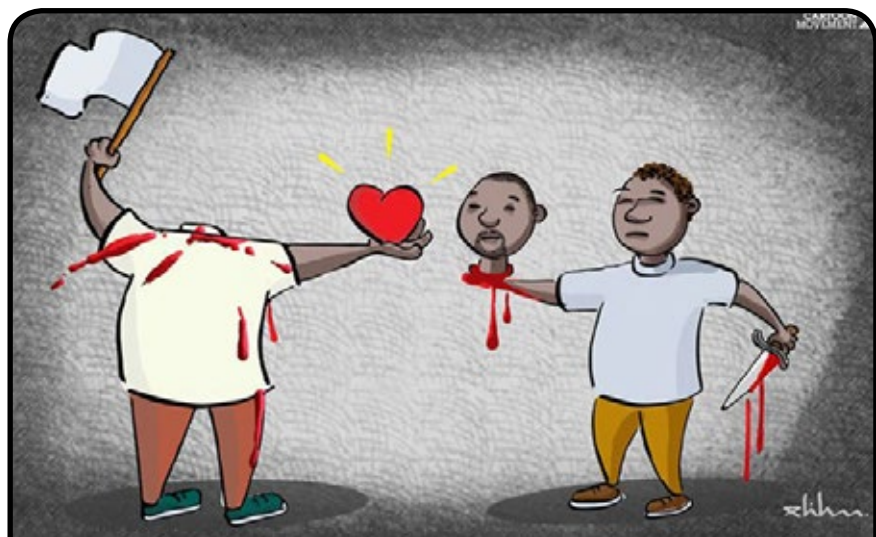
خانه و خانواده علی احمد در هرات است. خانواده ی هشت نفری دارد که سه تای آن، پدر و دو برادرش مشغول به همین کار در هرات اند. علی



احمد کوچک به تنهایی در فراه دور از پدر و مادر زندگی می‌کند و کسب و کار خانواده را در این شهر پیش می‌برد:

«شب‌ها در مسافرخانه می‌خوابم. صاحب آن در بدل مقدار پولی که از من می‌گیرد، غذای چاشت و شب هم به من می‌دهد.»

این تنها داستان زندگی علی احمد نیست، داستان میلیون‌ها کودک محروم و آواره این سرزمین زیر سایه حکومت وحشت ملی و باداران اشغالگرش است که در این هفده سال میلیون‌ها دالر را زیر نام فقرزدایی و حمایت از کودکان حیف و میل کردند.



بخشایش جنایتکاران

ایلهو دیویر (Elihu Duayer) کارتون‌نویست برازیلی، این اثر را تحت عنوان «بخشایش اسلحه‌ی منفور» در ارتباط به پیشنهاد برنامه «صلح و آشتی» برای قتل‌عام‌ها در رواندا طراحی

نموده است. کارتون‌نویست: Elihu Duayer

نویسنده: احمر

معترضان فرانسه: «دولت بر ما می‌شاشد ولی رسانه‌ها می‌گویند باران می‌بارد!»



زحمتکشان فرانسه بازهم با یک جنبش همگانی و عدالتخواهانه خواب خوش سیستم سرمایه‌داری را نآرام ساخته روح «کمون پاریس» را زنده ساختند. جنبش اعتراضی‌ای که در

۱۷ نوامبر ۲۰۱۸ در مخالفت با سیاست‌های ریاضت اقتصادی، درآمد نابرابر و دولت امانوئل مکرون در پاریس آغاز شد به «جنبش واسکت زردها» شهرت یافت. در آغاز این جنبش تنها مختص به فرانسه می‌شد، لیکن امروز به بلجیم، هالند و عراق گسترش یافته است. ریشه خیزش‌ها به زمانی برمی‌گردد که پریسیلیا لودوسکی، زن راننده ۳۲ ساله، در اعتراض به افزایش نفت در می ۲۰۱۸ کارزار و توماری را در انترنیت به نشر رسانده خواهان حمایت مردم شد، ولی در آن وقت توجه شمار کمی را به خود جلب کرد تا این که در ۲۲ اکتوبر روزنامه پاریزن گزارشی درباره این کارزار انترنیتی به نشر رساند و سپس نظر همه به آن معطوف گردید. در ادامه معترضان با استفاده از شبکه‌های اجتماعی با یکدیگر وصل و در ۱۷ نوامبر، ۳۰۰ هزار تن که متشکل از طبقات تنگدست، کارگر و متوسط اند از سرتاسر فرانسه به پاریس آمده و برای چهار روز تمام جاده‌های عمده شهر را بستند. پوشیدن واسکت زرد هم از مقرره‌ای نشئت می‌گیرد که در ۲۰۰۸ دولت فرانسه تمام راننده‌ها را وادار ساخت که بایست در موترهای شان واسکت زرد داشته باشند و در صورت مشکل، آن را

به تن کنند تا به آسانی کمک به آنان برسد. این بار هم معترضان واسکت‌های زرد پوشیدند تا نشان دهند که نیازمند کمک اند.

اگر نگاهی به پیشینه چنین اعتراض‌ها بیندازیم، به‌طور آشکار می‌توان دید که عمدتاً افراد متمایل به افکار چپ در این گونه رهیمایی‌ها اشتراک می‌ورزند، مگر اینبار راست‌های مربوط طبقه متوسط نیز به این جمع پیوسته‌اند که بیانگر نکته‌ای است که نظام سرمایه‌داری آن قدر هار شده است که دیگر حتراحی به پیروان خود هم نمی‌دارد. از همین روست که معترضان با این شعارها به میدان آمده‌اند: «حاکمیت از آن مردم است!»، «مکرون، ما گوسفندان تو نیستیم!»، «من نظامی را متهم می‌دانم که پولدار را فربه‌تر و تنگدست را گرسنه‌تر می‌سازد!»، «مقام‌های منتخب، شما جوابگو استید!».

شین کوین در مقاله‌ای، «جنش واسکت زردها: شاخص دیگری از بیداری توده‌ها» (نشریه انترنیتی «گلوبل ریسرچ»؛ ۱۰ دسامبر ۲۰۱۸) علت یکچنین خیزش‌های مردمی را شرح می‌دهد:



از راست به چپ: اریک دوری و تیری پال والیت از سخنگویان جنش «واسکت زردها».

«علت عمده بروز تشکلهایی به‌سان واسکت زردها در فشارهای نئولیبرالی نهفته است که توسط دولت‌ها بر شهروندان اعمال می‌شوند، مردمانی که با گذشت هر سال به حاشیه کشانیده شده و دلسرد اند. در عین حال، فیصدی اندک - طبقه فوقانی جامعه - آن قدر پولدارتر و قدرتمندتر از پیش شده‌اند که نمی‌توان تصورش را کرد.

نهادهای امریکایی مانند «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک

جهانی“ که در پایان جنگ جهانی دوم تاسیس شدند، سیاست‌های مخربی را تحمیل نمودند که منجر به پلوتوکراسی (توانگرسالاری یا حکومت اغنیا، م) سرتاسری همراه با بی‌ثباتی مالی جهانی فزاینده گردید.

مردم عام به سطح ناظران محض تقلیل یافته و فقط در هنگام رای‌دهی در روزهای انتخابات فراخوانده شده و زمانی هم برای نجات، آنانی طلب می‌شوند که مسئول سقوط اجتناب‌ناپذیر نظام بانکداری اند.

...

شهرت مکرون منحیث “رییس‌جمهور در خدمت سرمایه‌داران” بی‌بنیاد نیست. خود وی یک میلیونر با پیشینه گسترده کار در سرمایه‌گذاری بانکی و امور مالی می‌باشد. مکرون “اصلاحات” بی‌شماری □ سیاست‌گذاری‌هایی به طرفداری از طبقات پولدار - را روی دست گرفته که ضربه بیشتر به مردم عام و توده‌های کارگر می‌زند. راز سربرآوردن گروه‌هایی به‌سان جنبش واسکت زردها در همین امر نهفته است.»

سونالی کولهاتکر، نویسنده و گرداننده رادیویی پیشرو امریکایی در مطلبی تحت عنوان «درس از فرانسه: قدرت واسکت زردها» (سایت «کامن دریمز»، ۱۴ دسامبر ۲۰۱۸) می‌نویسد:

«امروز مردم فرانسه در یک نزاع عمده سیاسی علیه دولت شان دخیل اند. مگر مایانی که از بیرون نظاره‌گر واسکت زردها که تمام کشور را در حالت رکود آورده‌اند، استیم، باید درس‌های ارزشمندی از آن فرا گیریم: چگونه از طریق مبارزه خستگی‌ناپذیر سیاستمداران را وادار به تمکین نماییم. در ظرف چند هفته اندک اعتراضات پیهم و سرتاسری، رییس‌جمهور امانوئل مکرون در برابر چندین خواست آنان سر نهاد که شامل به تعویق انداختن مالیه بر نفت و کاهش مالیه و افزایش دستمزد حداقل می‌شوند.»

«رییس‌جمهور دونالد ترامپ دید خاص خود را در برداشت از اعتراضات فرانسه دارد. ترامپ با سوءاستفاده از مظاهره‌ها سعی می‌کند تا “پیمان آب و هوای پاریس” را تقبیح نماید.»

جنبش واسکت زردها به‌طور عمده بدون رهبری بوده و هیچ شکل و

فردی در راس آن وجود ندارد، ولی هستند کسانی که از لایه‌های پایین جامعه برخاسته در پیشاپیش این جنبش قرار گرفته و سخنگویان آن می‌باشند: تیری پال والیت (Tierry Paul Valette)، نویسنده، نقاش و فعال سیاسی که گفته می‌شود مربوط حزب چپ «فرانسه تسلیم‌ناپذیر» (La France In-soumise) می‌باشد، حزبی که به تاسی از حزب پیشرو «پودیموس» اسپانیا در ۱۰ فبروری ۲۰۱۶ تاسیس شد؛ اریک دوری (Eric Drouet) مرد ۳۳ ساله که راننده لاری است؛ پریسیلیا لودسکی (Priscillia Ludosky) زن ۳۲ با شغل آزاد که برای نخستین بار فراخوان جمعآوری امضا را در انترنیت به نشر سپرد.

جیم کاونگ در مطلبی تحت عنوان «برای چه باارزش است: واسکت زردها و چپ» در نشریه مترقی «کاوتر پنچ» (۲۱ دسامبر ۲۰۱۸) اشاره‌ای بر احزاب و سازمان‌های مدعی چپ دارد که خودشان را از این جنبش به دور نگهداشته اند:

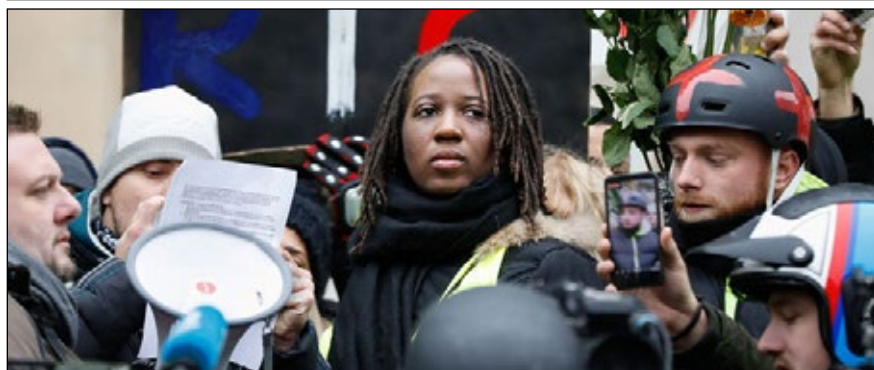
«هرچند، جرعه در مالیه دیزل نهفته بود اما شعله آن همه معضل‌ها را در خود تنید....»

جنبش واسکت زردها شورش سرتاسری طبقه کارگر علیه نابرابری اقتصادی و دولت نئولیبرال است. دقیقاً، این نکته را بایست چپ‌ها درک کنند.

وقتی می‌بینیم که نیرا تندن، یک زن فمینیست پیشرو از «مرکز امریکایی پیشرو» در صفحه‌ی توئیتر خود می‌نویسد: «نمی‌توانم درک کنم که چرا یک فرد مترقی از معترضان فرانسوی به وجد می‌آید، جمعی که برضد مالیه بر تولیدات کاربنی گردهم آمده‌اند» و نویسنده‌ای در نشریه «چی» فرانسه به نام لیبراسیون، واسکت زردها را «جنبش نادان‌ها» نامیده و می‌نگارد: «جمع ساده لوح چتل کار که معتاد به موترهای خود اند و باید پلیس به حساب آنان برسد،» باید برای اینان ابراز تاسف کرد که این گونه افراد چپ در چه سردرگمی و وضعیت بدی به سر می‌برند.»

امروز «جنبش واسکت زردها» ضربه مهلکی بر ساختمان لرزان نئولیبرالیزم می‌زند، ساختمانی که طی دهه‌های متمادی از استخوان‌های طبقه کارگر امریکا و اروپا بنا شده است. از همین جهت، ابررسانه‌هایی که نان به نرخ روز می‌خورند، از نشر گزارش پیرامون این جنبش ابا می‌ورزند و ترس دارند که

مبادا به سان خیزش‌هایی مانند «بهار عربی» و «اشغال وال استریت» جهان گیر شود. اما درسی را که نباید فراموش کرد که دو جنبش قبلی نامبرده که توسط هیچ تشکل پیشروی رهبری نمی‌شد منجر به ناکجا آباد گردید و امروز هم اگر احزاب مترقی فرانسه در راس این جنبش قرار نگیرند، قربانی‌های مردم فرانسه پیامد دلخواهی نخواهد داشت. بر علاوه، این جنبش نقاب دموکراسی دروغین دولت‌های سرمایه‌داری را نیز یکبار دیگر درید، چرا که دولت با تمام نیرو آن را سرکوب کرده و تا حال ۱۰ تن کشته شده‌اند.



ليکونکي: قباد

زياد الله عيش
په پيچکار کابلحمزه مومن حکيم
زيرين نوم افغانستانعبدالخالق
معلم مدرسه لکه کابل

په کندز کې په سیستماتیک ډول د بنسټ پالۍ او ناپوهۍ رواجول



د «سور جنگ» په لړ
کي امريکا د برژينسکي
«شين کمربند» خاينانه
تيوري پلي کړه چې له
هغې څخه يې موخه
د کمونيزم او پرمختللو
جريانونو او عناصرو

کنټرول او له منځه وړل وو. افغانستان د دغه غير انساني سياست اصلي
مړۍ وگرځيده چې د ميليونونو ډالر په پمپ کولو سره د جنايتکاره
بانډونو او د انسانيت دښمنانو لکه جهاديانو، طالبانو، القاعده او نورو په
ځاله بدل شو، زموږ هيواد يې د ويجاړۍ او ناپوهۍ او ډولاډول ناوړينو
کندې ته وغورځاوه. نن امريکا دغه سياست هو به هو په هماغه څير د
جهاديانو، طالبانو، داعش، حزب التحرير، جمعيت اصلاح او لسگونو
نورو منځنيو پيړيو او خيانت کونکو جريانونو په ملاتړ سره پر مخ بيايي.
ټول افغانستان او په ځانگړې توگه د منځنۍ اسيا سره ګاونډي ولايتونو
په سیستماتیک ډول او د ګډنلارې له مخې خطرناکه بنسټ پاله ډلو ته
ورکول کيږي چې د افغانستان شمال پولو کې د زهرو په پيچکاري کولو
سره، خپل اصلي سيالان روسيه او چين راګير او بې ځواکه کړي.

کندز په شمال کې چې د جګړه خپلو ولايتونو څخه ده له بدمرغه
اوسيدونکي يې د بيوزلۍ او بيکارۍ او زرگونو نورو ناخوالو تر څنګ
د ځناورو بسټ پالو شتون هم زغمي. په کندز کې د لسگونو مدرسو،
کورسونو او بنسټ پالۍ رواجولو فعالو مرکزونو څخه د بيلگې په توګه
ځينې يې څيرم چې د ارتجاعی ماهيت ځينې حقيقتونه چې په خپلو سترگو

مې ليدلي د «افغانستان همبستگی گوند» سايت له لوستونکو سره شريکوم.

په کندز کې واکمنه بيوزلي، جگړه او ځناورتوب ددې لامل شوی چې د بنسټ پالې وېروس د ودې لپاره بڼه زمينه برابره شي چې د ځوانو نجونو او هلکانو د ذهنونو په ککړولو سره، له نيواکگرو او واکمن ملامافيايي رژيم څخه د خلکو کرکه او بيزاري له پرمختللي لوري څخه ارتجاعي او بيکارگۍ لوري ته چې د امريکا او لاسپوڅي دولت اصلي غوښتنه ده راکاږي.



«تور کفن» او د منځنيو پېړيو فکرونه زمونږ ناتارځپلو بنځو ته د «اشرف المدارس» لاسته راوړنې.

«روضة الاطفال» د کندز په ښار کې د فعالو مدرسونو يوه ده چې له ۳۰ زيات ښوونکي او له ۱۰۰۰ زيات هلکان او نجونې زده کونکې لري چې د نه نني نسل د ذهنونو په ککړولو بوخت ده. دغه مدرسه له هر زده کونکي

څخه د مياشتې ۱۰۰ څخه تر ۲۵۰ افغانۍ مياشتنۍ فېس اخلي او د والي او ملي امنيت تر سيوري لاندې، ماشومان وسلو اخيستلو ته هڅوي له هغوی څخه انسان وژونکي او له انسانيت څخه نابنده عناصر رامنځته کوي. ددې مدرسې متعصبه ښوونکي چې کولای شو هغوی ته د ۲۱ پېړۍ «ملای لنگ» ووايو، زده کونکي ښوونځيو او رياضي او انگليسي کورسونو تگ څخه منع کوي، ښوونځی د شيطان کور بولي او ښوونکي ته کافر وايي.

«اشرف المدارس» چې د مولوی عبدالحالق او مفتی سراج الدين له لوري نږدې اته کاله وړاندي رامنځته شوه په کندز، تخار او بغلان کې د بنسټ پالې او ترهگرې تبليغ له سترو مدرسو څخه شميرل کېږي. بې بي سي د ۲۰۱۴ کال فبروري په ۲۴ مه ددغه مرکز له شتون څخه «د اسلامي سخت دريځو فکرونو رواجول» خبر ورکړ خو ددغو کلونو په لړ کې نه يواځې دا چې د هغې پر وړاندې کوم اقدام ونشو بلکه هغې نور هم وسعت پيدا کړ او گاونډيو ولايتو ته يې ريښې وغځولې.

په يوه دولتي ودانۍ کې د ناپوهۍ روزنې دغې مدرسې شتون ددې ښکارندوی ده چې ملامافيایي دولت چې بنسټ پاله انسان وژونکو څخه جوړ ده د طالب او داعش روزونکو مدرسو تمویل کونکی او ملاتړی ده او په ترهگرۍ او ځناورتوب او تیاره کې د افغانستان ډوبولو لپاره د امریکا شیطاني سیاستونو پلي کونکی ده.



«تبليغي جماعت» د سیمې د څارګرو عواملو په څیر د دین تر سیوري لاندې، وژونکی طاعون ده چې د ټولنې بیوزله خلک ښکار کوي او د بیکارۍ او «خیال پرستۍ» هديرې په لور یې بیایي.

ددې مدرسې د نجونو مغزونه داسې وینځل شوی چې سم لاسی پر هغو کسانو چې ددوی په شان فکر نکوی د «کافر» ټاپه وهي او د نورو هر حرکت چې ددوی په خوښه نه وي، «حرام» ګڼي. هغوی د تلویزیون لیدل، رادیو اوریدل، په ودونو کې ګډون، له تورو جامو پرته نورې اغوستل، د ګاڼې اغوستل، انځور اخیستل، د ښوونکي ورځ، د ښځې ورځ، د مور ورځ، نوي کال، د زوکړې ورځ لمانځل او له کور څخه د باندې د ښځو کار او رای ورکول او د ښځو نوماندیدل حرام ګڼي د ښوونځي زده کونکي او آن د دولتي مدرسو زده کونکو ته کافران وایي. له سړي څخه پوره پیروي کول، د پخلنځي په کنج کې کیناستل، بهر ته نه تلل او له سړي پرته نه پیرل نورو ښځو ته ورزده کوي. نجونې چې په دې مدرسه کې درس وایي د ناپوهه ښوونکو له لوري په داسې ځناوریزه توګه یې مازغه وینځل کیږي او داسې رنځورې او بریدګرې ترینه جوړیږي چې آن په کورونو کې له ټیګري څخه د مور او خور ویښتانو لیدل نشي زغملي او له هغوی سره جګړه کوي.

مبتذل او علم ضد کتابونه لکه د «قبر عذاب»، «د مرګ منظره» او

«د جنت ګناه» ددې مدرسي درسي کتابونه دي چې د نجونو په روحیه یې (چې شمیر یې شپږ زره تنو ته رسیږي) ویرونکې اغیز کړی او له هغوي څخه یې ګرځنده مړي جوړ کړي دي. ددې مدرسي شپږ مسوولان د وچو او پوځي قوانینو په تېلو او د نجونو په مازغو کې ارتباطی زهرلرونکو باورونو په پیچکاري کولو سره هغوی یې داسې نامینده او ناهیلی کړي چې له ژوند څخه یې زړه شکیدلې او نورو ښځو لپاره د وژنې او ډار او ځناورتوب په تبلیغیانو بدلي شوی دي.



زیده الله عطیش په کندز کې د «نجم» مسوول په چل او ول د بنسټ پالۍ ویروس د بېګناه ماشومانو په مازغو کې پیچکاري کوي چې په راتلونکې کې د پردیو چوپړان او ملي ضد عناصر ترینه جوړ شي.

«تبلیغی جماعت مرکز» چې د کندز په ښار کې په ۲۰ جریبه ځمکه کې د هوایي ډګر خواته چې په دوه جریبه ځمکه کې پنځه پوړیزه ودانۍ جوړه شوی شتون لري. د ورځنیو کړنو تر څنګ، هر کال د درې ورځو لپاره د شمال له ۹ ولایتونو او ټول افغانستان او پاکستان څخه شاوخوا لس زره کسان دلته راتولېږي. هغوی د «دین تبلیغ» تر نوم لاندې د ټولنې بیوزله قشرونه ځان خواته راکش کاري بیوزله او ناوړین څپلي د «قناعت» او بیوزلۍ ژوند «خوندونو» ته رابللو تر څنګ، هغوی هڅوي چې له سیاست څخه لیرې اوسې او د لسګونو خیانت کونکو او افراطي ډلو تر څنګ د روان ناوړین څخه د خلکو ذهنونو په منحرف کولو کې وېجاړونکې ونډه لري. دغو بویناکو جریانونو له دین څخه د خلکو څپلو او ناپوهه ساتلو وسیله جوړه کړې خلک د وېجاړۍ او بدمرغۍ اصلی لامل څخه چې هماغه نیواکگر او د هغوی دیني او غیر دیني مریان دي



«اصلاح راډیو» په کندز کې د وچ مغزو بنسټ پالو په چوپړو کې وسله ده چې د «د ټولنې او فرد سمون» تر نامه لاندې د اوریدونکو په مازغو کې د اخوانیزم ارتجاع پمپ کوي.

«د افغانستان مسلمانو ځوانانو بنسټ» یا «نجم» د جمعیت اصلاح خانګه، د سید قطب او محمد قطب (د اخوان المسلمین بنسټګران) استعماري فکرونو لارویان دي چې په څو ولسوالیو کې لکه امام صاحب او خان آباد په ګډون د کندز په ښار کې له شپږو کالو راپدېخوا پرته له کوم خنډ څخه د بیکاره ځوانانو په منځ کې سرتیریو جذبولو ته ادامه ورکوي. دغه بنسټ په ۱۳۹۰ کې رسماً له عدلي وزارت څخه د کار جواز ترلاسه کړ او په ۳۱ ولایتونو کې فعال ده او په بیلابیلو پلمو په ښوونځیو، پوهنتونونو، کورسونو، دولتي او غیر دولتي بنسټونو کې پراخ نفوذ لري. ولایتي دفتر یې د کندز ښار په «سلام» خصوصي پوهنتون کې ده چې ټولې کړنې او برنامې لکه «قیام لیل»، سپورتي سیالۍ نیول، د ودونو پروګرامونه نیول چې د موسیقي پر ځای پکې قران تلاوت کوي او تبلیغ کوي، د تکره زده کونکو تقدیر برنامې، د سیرت سیالۍ نیول، د پوهنې سیالۍ (د بورسونو، لپ تاپ، یخچال او... جایزو سره)، د ښار پاکول (د خلکو جذبولو لپاره د بنسټ پالو نوی غولونکې لارې چارې) او... له همدې پوهنتون څخه ترسره کېږي.

له تشکیلاتي پلوه د غړیتوب لپاره هر کس اړ ده چې درې پړاو تیر کړي: خواخوږی کس باید لمړی همکار، دویم په کړنو کې ونډه او دریم له څېړنې او تایید وروسته د مسوول له لوري (چې رکن نومېږي) د غړي په توګه قبلېږي. له غړیتوب وروسته هغه ته دندې ورکول کېږي او که چیرې د دندو په ترسره کولو کې بریالی وو (دوه کاله وروسته) په کلنۍ غونډه

کې چې «ارکان» نومېږي د «نجم» مشرۍ له لوري د رکن په توګه ټاکل کېږي. د هغوی په وينا همکار، غړی او رکن اړ دي چې مياشتې ۲۰۰ افغاني د غړيتوب حق ورکړي او په بيلابيلو لارو چارو له تجار او قومي مشرانو هم پيسې اخلي.

ټاکلې ده چې د «نجم» د پراخه او ډير لګښت لرونکو کړنو پيسې د غړيتوب حق په ورکولو سره نه پوره کېږي او دا بنسټ که هر څومره کوښښ وکړي خپله اړيکه له نړيوال اخوان، عربستان، ترکي، پاکستان دولتونو او د لويديځ او عربي څارګرو شبکو سره نشي پټولی او نه د خلکو په سترګو کې خاورې شيندلی شي. د هر سخت دريځه جريان چې بنسټ پاله ارتجاعې افکارو لرونکي وي بندګي يې امپرياليزم ته لکه لمر روښانه وي او د «غړيتوب حق» راټولول او نور څهونه د تمویل سرچينو پټولو لپاره وي چې يوازې څو تنه ساده او له نړۍ بې خبره خلک پرې غولولی شي نه هغه خلک او بنسټونه چې د بنسټ پالۍ په کرغېړن ماهيت خبر دي.

د سيد قطب او محمد قطب لينکې چې د «جمعيت اصلاح» له لوري درس ورکول کېږي د «نجم» د حلقو د ښوونې مهمې سرچينې دي په دې حلقو کې په څرګنده توګه له داعش څخه پلوي کېږي او هغه د هيواد خپلواکۍ او آزادۍ څخه «دفاع» چې دوی يې په ټولنيزو رسنيو کې کوي د هغې خلاف په ښوونيزو حوزو کې خپلو غړو ته «خلافت» (د امريکا او انگليس استخباراتي پروژې) خپله وروستۍ موخه اعلانوي.

زيدالله عطيش، په کنډز کې د «نجم» رييس ده او خپلې راډيويي برنامې د اصلاح راډيو له لارې خپروي چې له اسلامي مسايلو سره د خلکو بلدتيا تر نوم لاندې په هونسيارتيا اخواني توب تبليغوي او د خلکو په ناپوه کولو بوخت دی. دغه بنسټ چې په ټولنيزو شبکو او غونډو کې په غولونکي ډول د «وطن سره مينه»، «خپلواکۍ» او «سولې» څخه خبرې کوي له سيکولاريزم او ملي - دموکراتيک دولت سره چې ددغو ارزښتونو د پايښت وسيله ده ليونۍ دښمني لري او په سيکولاري نظامونو د کفر ټاټبه وهي او سيکولار کس کافر ګڼي. له دموکراتيک سيکولاريزم سره دغه ګډه دښمني، «نجم» له جهادي، طالبي او داعشي ځناورو سره پيوند کوي او د ټولو لکۍ له امپرياليزم سره کلکه غوټه کوي.

که داعش او التحرير ګوند کړنې او سرتيرو نيول هم له پورتيو ډلو سره

یوځای کړو د مرداری، ورسته پاتې کیدو او بنسټ پالی ځناورتوب یو معجون لاسته راځي چې د ناپوهۍ او خیانت تخم په روزلو او کرلو سره، د امریکا او ملاتړو له لوري یې د نیواک پایښت او د ټولنې ویروسي کولو سیاست ته زموږ د خلکو پر وړاندې بڼه ورکول کیږي.

په ادارو کې پراخه فساد، له طالبانو سره مافیایي معاملې او د هیروین سالارانو، زورواکانو او تنظیمي قومندانانو واکمني د کندز د جگړې او سقوط اصلي لامل شمیرل کیږي چې پایله به یې د کندز بیوزله او ویرې خپلې خلکو ته بیا هم بیوزلي، بې کاري، تېښته، ډار، ځناورتوب او په زرگونو نو مصیبتونه وي.

که پخوا دیني درسونه وړیا او په جوماتونو کې په سنتي ډول ترسره کیدل، نن په سیستماتیکه توګه د مدرسو تر څنګ، د مرخپړي په څیر کورسونه هم راپیدا شوی چې د بنسټ پالی زهر د بیګناه ځوانانو په مازغو کې پیچکاري کوي. آن ویل کیږي چې دغه مذهبي ډلې د بنایسته نومونو لاندې، انځیوګانې لري چې له هغې لارې له یوایس اید او نورو بدنامه امپریالیستي بنسټونو څخه غټ فنډونه د هغوی جوالونو ته لویږي او د امریکا او لویديځ کټو په موخه استعمالیږي.



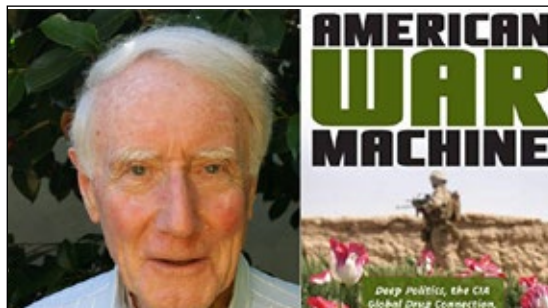
دغو کرغښتونو، بنځو ضد او پردی پالو د ویروني بندخونې «اشرف المدارس» په جوړولو سره، د بنځو ذهنونه د بنسټ پالی په زهرو فلج کوي او له هغوی څخه یې ګرځنده مړي جوړ کړي دي.

که پخوا د افغانو بنځو ذهنونه تر دې کچې د بنسټ پالی په ویروس نه وو ککړ شوي، د امریکا او لویديځ له لوري د افغانستان نیواک د کلونو په لړ کې، کوښښ کیږي مخکې له دې چې د ناتار ځپلې ټولنې دغې نیمې برخې قهر

راوپارېږي، د بنسټ پاله ځناورو له لوري خپل او منحرف کیږي او خپل فکر د بنسټ پالی او نیواک پر وړاندې د بندي بنځو له خوځښت څخه چې وړتیا یې لری آrame کوي. له بده مرغه د بنسټ پاله غدارانو دغه سیاست په کندز کې په بریالیتوب پلي شوی او دغه ولایت یې د ناپوهۍ او بدمرغۍ په ټاټوبي بدل کړی.

ترجمه از منابع بیرونی

«دستگاه جنگی امریکا»، کتابی درباره دخالت امریکا در تجارت مواد مخدر



پیتر دیل سکاٹ (Peter Dale Scott) در سال ۲۰۱۰ با نوشتن کتاب «دستگاه جنگی امریکا» از دست داشتن دولت امریکا و بخصوص سی‌آی‌ای در قاچاق مواد مخدر بیشتر

پرده برمی‌دارد. او در این کتاب ثابت می‌سازد که پول بدست آمده از این تجارت تریلیون‌دالری برای راه‌اندازی و پیشبرد نقشه‌های خونین امریکا در نقاط مختلف جهان استفاده می‌شود.

در فصل‌های نخست، نگارنده پیرامون حمایت امریکا از تولیدکنندگان و قاچاقبران مواد مخدر در لائوس، ویتنام و امریکای لاتین می‌نویسد و فصل پنجم «امریکا و افغانستان امروزی» را به این تجارت کثیف در افغانستان از دهه ۱۹۷۰ تا به امروز اختصاص داده است که بخش‌هایی از آن را به دری‌برگردان نموده تقدیم تان می‌دارم:

داشتن خویشاوند فاسد که در قاچاق مواد مخدر شریک باشد یکی از خصایل همیشگی رژیم‌هایی است که توسط امریکا نصب یا حمایت شده‌اند. ادعاهای معتبر همگون در مورد خسربه چیانگ کای‌شک به نام تی.وی. سونگ؛ روبین سونو آرسی، خسربه ایچیواریا رییس جمهور مکزیکو و خواهر شاه ایران وجود دارد. در قضیه‌ی نگو دین نهو، فقدان پایگاه مردمی برادر رییس‌جمهورش (نگو دین دیم، رییس‌جمهور دیکتاتور ویتنام جنوبی و دست‌نشانده امریکا بود. م)، او را به‌سوی قاچاق مواد مخدر کشاند تا پول کافی برای سرکوب مخالفان سیاسی به دست آرد. این شباهت با کرسی‌ها (حامد

کرزی و احمد ولی کرزی. م) مرتبط است.

...

بعضی مواقع، تجارت موادمخدر به قدرت رهبران قبیله‌ای مانند جلال‌الدین حقانی یا حاجی بشیر نورزی افزوده، شبکه‌های قبیله‌ای موادمخدر معمولاً از پدر به پسر میراث مانده است. ولی امروز یکی از افراد صاحب قدرت در قاچاق موادمخدر گلبدین حکمتیار است، یک پشتون غلجایی از شمال کشور و بدون کدام پایگاه قبیله‌ای خاص. حکمتیار بیشتر شبیه جنرال دان وان قوانگ در جریان جنگ ویتنام است که هنوز هم قدرتش متکی بر بخشی از شبکه پیچیده قاچاق هیروین‌اش در ولایت‌های کنر و نورستان، می‌باشد.

آی‌اس‌آی بیشتر کمک‌های امریکا را به دو گروه حاشیه‌ای بنیادگرا یکی تحت رهبری گلبدین حکمتیار و دیگرش عبدالرسول سیاف داد که می‌دانست آنان را به آسانی می‌تواند کنترل کند چون هر دو گروه حمایت مردم را با خود نداشتند.

تا می ۱۹۷۹ تماس سی‌آی‌ای با گلبدین، یکی از جنگسالاران مجاهد که کمترین پیرو را در افغانستان داشت و بزرگترین قاچاقبر موادمخدر در میان مجاهدین به‌شمار می‌رفت، برقرار شده بود. حکمتیار که به سبب تیزاب‌پاشی بر چهره زنان بدون حجاب شهرت داشت، انتخاب جنبش مقاومت افغانستان نه بلکه آی‌اس‌آی بود،

شاید به دلیل این که او یگانه رهبر افغان بود که خط دیورند بریتانیایی‌ها را به مثابه مرز میان افغانستان و پاکستان قبول داشت. یکی از رهبران افغان در ۱۹۹۴ به تم وینر، روزنامه‌نگار «نیویارک تایمز» اظهار داشت: «ما این رهبران را انتخاب نکرده‌ایم. امریکا با دادن اسلحه حکمتیار را ساخت. اکنون از امریکا می‌خواهیم که این رهبران را تکان دهد که از کشتار دست بکشند و ما را از شر آنان نجات دهد.» رابرت دی. کاپلان از تجربه شخصی خود می‌گوید که حکمتیار مورد تنفر تمامی رهبران احزاب دیگر چه بنیادگرا و چه میانه‌رو قرار داشت.

آی‌اس‌آی بیشتر کمک‌های امریکا را به دو گروه حاشیه‌ای بنیادگرا □ یکی تحت رهبری گلبدین حکمتیار و دیگرش عبدالرسول سیاف □ داد که می‌دانست آنان را به آسانی می‌تواند کنترل کند چون هر دو گروه حمایت مردم را با خود نداشتند. این تصمیم در مخالفت با ادعای امریکا قرار داشت که

می گفت، کشورش از جنبش آزادیبخش افغانستان پشتیبانی می کند. گروه های مقاومت مردمی که بیشتر در چوکات قبایل تشکیل شده بودند در خصومت با نفوذ جهادی های سلفی قرار داشتند: آنان از خواست بنیادگرایان منزجر بودند که می گفتند ساختار قبیله ای در مخالفت با آموزش های سلفی بوده و بر خلافت متمرکز اسلامی تاکید می ورزیدند.

در این حال، حکمتیار با حمایت آی اس آی و سی آی ای فوری برای رفع عدم تکیه گاه مردمی خود، آغاز به توسعه یک شبکه جهانی قاچاق هرویین و تریاک کرد - البته نه به تنهایی خود، بلکه به یاری آی اس آی و دیگر خارجی ها. پس از ممنوع شدن کشت خشخاش در فبروری ۱۹۷۹ در پاکستان و به ادامه آن در اپریل همان سال در ایران، مناطق پشتون نشین پاکستان و افغانستان کارتل های موادمخدر غربی و «دانشمندان» [به اضافه جستجوگران ثروت] را از اروپا و امریکا به سوی خود کشاند تا پالایشگاه های هرویین را در این مناطق قبایلی تاسیس کنند.

براساس گزارش «مجله مکین» چاپ کانادا (۳۰ اپریل ۱۹۷۹)، پالایشگاه های هرویین در ایالت شمال غربی پاکستان (ایالت خیبر پختونخواه امروزی. م) ساخته شدند. آلفرد مک کوی می نگارد: «در ۱۹۸۰، تریاک پاکستان - افغانستان بازار اروپا را اشغال نمود و ۶۰ درصد تقاضای نامشروع

امریکا را نیز فراهم می کرد.» مک کوی همچنان می افزاید که گلبدین حکمتیار شش مرکز تولید هرویین در بلوچستان را اداره می کرد که آی اس آی در آن مناطق حاکمیت کامل داشت.

...

شاهدان عینی تصدیق می کنند که موادمخدر از این مناطق توسط همان بارکش های ارتش پاکستان که کمک های نظامی امریکا را انتقال می داد، بیرون می شد.

...

هزینه های اجتماعی جنگ به کمک موادمخدر در برابر ما آشکار اند: گفته می شود که فقط در پاکستان ۵ میلیون انسان معتاد اند. (مطابق آمار دولت، امروز در افغانستان ۳.۵ میلیون معتاد وجود دارند که بیشتر شان جوانان اند. م)

گلبدین حکمتیار شش مرکز تولید هرویین در بلوچستان را اداره می کرد که آی اس آی در آن مناطق حاکمیت کامل داشت.

بار دیگر در ۲۰۰۱، امریکا تصمیم گرفت که به کمک قاچاقبران موادمخدر در کشوری که چندان دولتی در آن وجود نداشت ملت سازی کند.... سی آی ای در ۲۰۰۰ (در هفته های پایانی ریاست جمهوری کلنتن) احمدشاه مسعود مربوط ایتلاف شمال را به مثابه متحد اصلی خود برگزید، علیرغم مخالفت مشاوران امنیت ملی امریکا که:

«مسعود یک قاچاقبر موادمخدر است و اگر سی آی ای پایگاه دایمی ای را یکجا با او در پنجشیر بسازد خطر درگیر شدن در تجارت هیرویین وجود دارد.»

هیچ ابهام وجود ندارد که امریکا از قاچاقبران موادمخدر برای تقویت موقعیت خود در افغانستان استفاده کرد. در ۲۰۰۱، سی آی ای با استخدام و حتا وارد کردن قاچاقبران موادمخدر، مهره هایی از دهه ۱۹۸۰، اتحاد خود برضد طالبان را قوت بخشید. به طور نمونه، مقام های بلند پایه امریکا و بریتانیا با حاجی زمان که متقاعد و در شهر دیژون فرانسه زندگی می کرد، ملاقات و او را برای برگشت به افغانستان ترغیب کردند.

مداخله امریکا در ۲۰۰۱ در افغانستان، همسان مداخله ۱۹۸۰ در افغانستان و ۱۹۵۹ در لائوس، برای سندیکا های جهانی موادمخدر ثروت بادآورده ای به شمار می رفت. با ازدیاد هرج و مرج در اطراف کشور و افزایش شمار طیاره هایی که به داخل و بیرون این کشور پرواز می کردند، تولید تریاک بیشتر از دو چند گردید، یعنی از ۳۲۷۶ تن در ۲۰۰۰ (و ۱۸۵ تن در ۲۰۰۱، زمانی که طالبان تولید تریاک را ممنوع کردند) به ۸۲۰۰ تن در ۲۰۰۷، رسید. چرا امریکا به طور پیهم طرف قدرتمندترین قاچاقبران موادمخدر می ایستد؟ چند سال پیش، این نظر عمومی را چنین نتیجه گیری کردم:

«این تا حدی از ریال پولیتیک (سیاست واقع گرایانه) برمی آید به رسمیت شناختن واقعیت هایی که قدرت های محلی بر قاچاق موادمخدر استوار اند. تا یک اندازه هم از نیاز فرار از محدودیت های سیاست های محلی برمی آید: قاچاقبران منابع بیشتر مالی مورد ضرورت را فراهم نموده اند که امریکا از عهده آن برنمی آید، و سرمایه هایی را سرهم بندی کرده اند که برخلاف دولت امریکا مقید بر مقررات جنگی نیست. این حقایق، شبکه های استخباراتی را واداشته تا در قضیه نفت و مخدرات دخیل باشند یا دقیق تر می توان گفت، دالره های نفتی و دالره های مخدرات. شبکه های

مذکور به‌ویژه در خاورمیانه آنقدر اهمیت کسب کرده‌اند که نه تنها بر سیاست خارجی دولت امریکا تأثیرگذار بوده که وضعیت و شیوه رفتار دولت، بانک‌ها، ابرشرکت‌ها و در واقع تمام جامعه امریکا را تعیین می‌کنند.»

با نویسندگانی همچون میشل شوسودوفسکی و جیمز پتراس هم‌نظر استم، و من بیشتر بر این نکته پافشاری می‌کنم که بانک‌های امریکایی و همچنان شرکت‌های نفتی این کشور به‌طور چشمگیر از قاچاق مواد مخدر سود می‌برند. گزارش یکی از اعضای سنا تخمین می‌زند که:

«سالانه بین ۵۰۰ میلیارد تا ۱ تریلیون دالر ناشی از اعمال جنایتکارانه از طریق بانک‌های سرتاسر جهان پولشویی شده و در حدود نیم آن به واسطه بانک‌های امریکا به دوران می‌افتد. روزنامه «ایندیپندنت» چاپ لندن در ۲۰۰۴ گزارش داد که قاچاق مواد مخدر سومین کالای پرمنفعت جهان پس از تجارت نفت و اسلحه می‌باشد.»

جیمز پتراس نتیجه‌گیری می‌کند که اقتصاد امریکا یک اقتصاد «نارکو کاپیتالیزم» (سرمایه‌داری استوار بر مواد مخدر) شده که پول‌های بی‌شمار کثیف را عمدتاً از درک قاچاق مخدرات به دست می‌آورد:

«واشنگتن و رسانه‌های جمعی دولت امریکا را در خط مقدم مبارزه برضد قاچاق مواد مخدر، پولشویی پول‌های به‌دست‌آمده از مواد مخدر و فساد سیاسی جلوه می‌دهند: تصویر دستان پاکیزه‌ای که علیه پول‌های کثیف از جهان سوم (یا کشورهای که گذشته کمونیستی داشتند) مبارزه می‌کند. حقیقت کاملاً وارونه است. بانک‌های امریکایی سیاست‌هایی را با دقت تمام بسط داده‌اند که چگونه پول‌های نامشروع را به امریکا انتقال داده و در کاروبارهای مشروع سرمایه‌گذاری کرد یا اوراق بهادار دولت این کشور را خرید و بدین طریق پول‌ها را مشروعیت بخشید. کنگره امریکا چندین جلسه‌ای برگزار کرد که طی آن عملکردهای غیرقانونی بانک به جزییات برملا گردید و قوانینی را به تصویب رساند که شرایط سخت‌تری را بر بانک‌های خصوصی تحمیل می‌کرد. باوجود این، بانک‌های بزرگ به اعمال خود ادامه داده و مقدار پول‌های کثیف پیهم افزایش می‌یابند، زیرا که هردو، دولت و بانک‌ها، نه اراده و

نه علاقه‌ای به پایان دادن به اعمالی که سودهای بالا و تکیه‌گاه مستحکمی را برای یک امپراتور بسیار شکننده فراهم می‌کنند، دارند.»

اسد اسمی، مفسر کانادایی برخی از نکات را چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «تودویک فیصد از ۱۹۷ میلیارد دالری که برای کوکابین در امریکا به مصرف می‌رسد در همانجا می‌ماند، و بانک‌های امریکا سالانه ۱۰۰ میلیارد پول مخدرات را می‌شویند. آن‌هایی که در پولشویی شامل‌اند عبارت‌اند از «بانک بوستن»، «بانک جمهوری ملی نیویارک»، «نخستین بانک ملی لندنمارک»، «بانک امریکایی کبیر»، «بانک آزادی مردم و شرکت کنتکی» و «بانک ملی ریگز واشنگتن».

سی‌آی‌ای در ۲۰۰۰ (در هفته‌های پایانی ریاست جمهوری کلنتن) احمدشاه مسعود مربوط ایتلاف شمال را به مثابه متحد اصلی خود برگزید، علیرغم مخالفت مشاوران امنیت ملی امریکا که «مسعود یک قاقاقربر موادمخدر است و اگر سی‌آی‌ای پایگاه دائمی‌ای را یکجا با او در پنجشیر بسازد خطر درگیر شدن در تجارت هیرویین وجود دارد.»

«سیتی‌بینک» به راول سالیناس (برادر کارلوس سالیناس، برادر رئیس‌جمهور پیشین مکسیکو) کمک کرد تا میلیون‌ها دالر را از مکسیکو به حساب‌های بانکی مخفی سویس با نام غلط انتقال دهد. افزون بر این، شرکت «تولیدکنندگان هانور»، «بانک مینهتن چیز»، «بانک کمیکل» و «شرکت ایرونگ» اعتراف نموده‌اند که پول‌های انتقال داده‌شده را

به دولت امریکا گزارش نداده‌اند (براساس «قانون محرمیت بانک» ۱۹۷۰ تمام انتقالات بالاتر از ۱۰ هزار دالر باید گزارش داده شوند). «بانک امریکا» به سبب برملانکردن انتقال بیشتر از ۱۲ میلیارد دالر، مبلغ ۴،۷۵ میلیون دالر جریمه شد.»

در هنگام بحران اقتصادی ۲۰۰۸، تحلیل جیمز پتراس با ادعاهای انتونیو ماریا کوستا، رئیس «دفتر مقابله با موادمخدر و جرم سازمان ملل متحد» مستحکم‌تر شد وقتی گفت: «پول مواد

مخدر با ارزش میلیاردها دالر، نظام مالی را در اوج بحران جهانی از غرق شدن نجات داد.»

...

سود قاچاق جهانی مواد مخدر از کشمکش‌های ممتد افغانستان ادامه خواهد یافت و بعضی از مستفیدین آن شاید پنهانی برای ادامه آن تبلیغ کنند. و من هراس دارم که در عدم تغییر آشکارای سیاست‌گذاری تمام کارگزاران استخباراتی زیر دست که در چهار دور بر هیرویین افغانستان در امتداد آسیای مرکزی و فراتر از آن شکل گرفته‌اند، کماکان توسط سی‌ای‌ای حمایت خواهند شد. و ابربانک‌های امریکا همچون «سیتی بینک» - که ادعا می‌شود «بزرگتر آنیست که ناکام شود» - اکنون پس از رکود اقتصادی بیشتر از پیش وابسته بر صدها میلیارد سود نامشروعی شده‌اند که سالانه آن را آب می‌کنند. تقریباً اکثر مطالعات پیرامون اقتصاد افغانستان با گزارش ۲۰۰۶ «بانک جهانی» موافق‌اند که «گستره و ماهیت نامشروع اقتصاد مبتنی بر تریاک بدین معناست که به‌طور جدی بر اقتصاد، دولت، جامعه و سیاست افغانستان تاثیرگذار بوده و نفوذ دارد.» «شما تریاک را بیرون کنید، شما آکسیجن این اقتصاد را می‌گیرید و بر دماغ بازیگرانی راه می‌روید که امپراتورهای بر پایه‌ی تجارت تریاک ساخته‌اند، که مشمول عناصر سیاسی و نظامی و همچنان جنایتکاران و تاجران در کندهار می‌گردد.»

...

در ۲۰۰۶، گزارش مذکور «بانک جهانی» اذعان می‌دارد که «در سطح بالا، تقریباً ۳۰-۲۵ قاچاقبر کلیدی که اکثریت شان در جنوب کشور اند و عمدتاً معاملات و انتقال [هیرویین] را کنترل می‌کنند، رابطه تنگاتنگ با مقامات بلندپایه دولتی و سیاسی دارند.» در ۲۰۰۷، روزنامه «دیلی میل» چاپ لندن گزارش داد که «چهار بازیگر بزرگ کاروبار هیرویین، اراکین ارشد دولت افغانستان اند.» در دسامبر ۲۰۰۹، «مجله هارپر» مقاله‌ی مفصلی انتشار داد درباره دگروال عبدالرازق، «ارباب سپین بولدک»، قاچاقبر و متحد کرزی که ارتقای وی:

«به کمک حلقه‌ی مقامات قانون‌شکن کابل و کندهار، و همچنان

فرماندهان ناتو که کنترل او بر منطقه کلیدی و مرزی برای جنگ

شان علیه طالبان حایز اهمیت می‌باشد، صورت گرفت.»

به‌طور نمونه، در ۲۰۰۵ کارمندان «اداره مبارزه با مواد مخدر» (مربوط

وزارت عدلیه امریکا. م) بیشتر از ۹ تن تریاک در دفتر شیرمحمد آخندزاده، والی هلمند و دوست نزدیک کرزی که او را در ۲۰۰۱ سوار بر موترسایکل به داخل افغانستان همراهی کرده بود، پیدا کردند. بریتانیایی‌ها موفق به برکناری وی از این مقام شدند. ولی خبری که عزل وی را تصدیق کرد همچنان اعلام داشت که او من حیث سنا تور انتصاب شده است.

گل آغا شیرزی، جنگسالار پیشین و والی، یکی از افراد مورد پسند امریکا که در انتخابات از کرزی حمایت کرد، نیز در تجارت موادمخدر دخیل بوده است. در ۲۰۰۲، گل آغا شیرزی نقش میانجی را در یک معامله فوق‌العاده میان امریکایی‌ها و حاجی بشیر نورزی ایفا می‌کرد. نورزی، قاچاقبر برجسته‌ای که امریکایی‌ها پذیرفته بودند از کاروبار قاچاق وی در بدل جاسوسی مورد نیروی نظامی طالبان چشم‌پوشی کنند. بر پایه‌ی مدارک «کمیته‌ی قانون روابط بین‌المللی»، در ۲۰۰۴ در ظرف هر ۸ هفته نورزی دو تن هیروین را به پاکستان قاچاق می‌کرد.

...

«امریکایی‌ها خودشان اقرار می‌کنند که اکثر اوقات موادمخدر توسط طیاره‌های امریکایی به بیرون از افغانستان انتقال داده می‌شوند. آنان سالانه از درک قاچاق موادمخدر ۵۰ میلیارد دالر سود کسب می‌کنند که تمام مصارف حضور نیروهای شان در آن کشور را مرفوع می‌سازد. حقیقت این است که آنان در جلوگیری از تولید موادمخدر مداخله نمی‌کنند.»

بازیگران زیاد و بزرگتری با سود بالای مالی نسبت به هیروین سالاران محلی افغان القاعده و طالبان در قاچاق موادمخدر این کشور نقش دارند. سیل ادموندز (نویسنده ترک امریکایی. م) ادعا می‌کند که استخبارات پاکستان و ترکیه در همکاری با یکدیگر از منابع شبکه‌های بین‌المللی انتقال هیروین افغانستان بهره می‌برند. افزون بر این، ادموندز ادعا می‌کند که پلیس فدرال امریکا شواهدی بر ضد مقامات بلندپایه پنتاگون به‌شمول اعضای خانواده شان جمعآوری

می‌کند که به ماموران خارجی کمک می‌کنند. داگلاس رایزن (وکیل مدافع امریکایی. م) گزارش می‌دهد که یکی از مقام‌های ارشد در یک جلسه قصر سفید بحث می‌کرد که:

«مبارزه با مواد مخدر بخشی از جنگ با تروریسم نیست و وزارت

دفاع نمی‌خواهد که در افغانستان مصروف این کار شود.»

لوریتا ناپولیونی (روزنامه‌نگار و نویسنده ایتالیایی. م) می‌گوید که مسیر انتقال مواد مخدر تحت تسلط اسلام‌گرایان متحد القاعده با پشتیبانی ترکیه و آی‌اس‌آی در امتداد شمال آسیای میانه قرار دارد که از تاجیکستان شروع تا اوزبکستان، آذربایجان و ترکیه ادامه یافته و به کوسو می‌رسد. دینیس دایل، یکی از ماموران بلندپایه پیشین «اداره مبارزه با مواد مخدر» در خاورمیانه، علاقه تاریخی سی‌آی‌ای به ارتباطات این منطقه با مواد مخدر را تایید می‌کند. در کنفرانسی برضد مخدرات حضور داشتیم، وقتی او گفت که:

«در جریان تاریخچه سی‌ساله‌ی کارم با "اداره مبارزه با

مواد مخدر" و اداره‌های مرتبط، دریافتم که اکثر افراد مورد هدف

تحقیق من تقریباً به‌طور یکنواخت برای سی‌آی‌ای کار می‌کردند.»

بالا‌تر از همه، تخمین بر اینست که ۸۰ درصد سود قاچاق یا بیشتر از آن در کشورهای مصرف‌کننده بدست می‌آید. با اعتماد تمام می‌توان گفت که مقداری از این سودها در مجرای تبلیغ برای دستگاه جنگی افغانستان به مصرف می‌رسند.

استراتژی‌های امریکا فقط آن عده قاچاقبران مواد مخدر را مورد حمله قرار می‌دهند که از شورشیان پشتیبانی می‌کنند، در حالی که سهم بیشتر سودها به جیب حامیان دولت کابل می‌رود. این چنین استراتژی‌ها تاثیر غیرمستقیم بر افزایش سهم کارگزاران پیشین و کنونی سی‌آی‌ای در رژیم کرسی، در بازار تریاک دارد، (در راس آن فرد کرسی که خودش یکی از کارگزاران سی‌آی‌ای می‌باشد)، به‌شمول احمدولی کرسی، برادر رئیس‌جمهور و کارگزار فعال سی‌آی‌ای، و عبدالرشید دوستم، کارگزار پیشین سی‌آی‌ای.

قسمی که در جاهای دیگر نیز مشاهده کرده‌ام، هدف تمامی کارزارهای مبارزه امریکا برضد مخدرات هیچ‌گاهی آرزوهای نومیدکننده‌ی نابودی کامل نبوده است. هدف همه این چنین کارزارها تغییر سهم بازار بوده است: دشمنان مشخص را مورد هدف قرار داده تا مطمئن شود که قاچاق مواد مخدر در اختیار آن عده قاچاقبرانی بماند که متحد ماشین امنیتی دولت و یا سی‌آی‌ای اند. این مسئله به‌طور قابل توجه درمورد لائوس در دهه ۱۹۶۰ صدق می‌کرد، زمانی که سی‌آی‌ای با حملات هوایی به کمک ارتش اووان راتیکون (سرقومندان اعلی «ارتش شاهی لائوس» و از دست‌نشانده‌گان امریکا در جنگ ویتنام) در

جنگ بر کاروان تریاکی در لائوس شتافت. و امروز این در مورد افغانستان نیز صدق می‌کند، جایی که سیاست‌های امریکا تنها قاچاقبرانی را مورد هدف قرار می‌دهد که از شورشیان حمایت می‌کنند.

...

گزارش‌هایی وجود دارد حاکی از دسترسی آسان هیروین در بیرون پایگاه هوایی بگرام در افغانستان، مانند چهار دهه قبل در بیرون پایگاه امریکایی‌ها در منطقه لانگ بن در ویتنام، این شباهت هشداردهنده دیگری را خاطر نشان می‌سازد. درست در اوج جنگ ویتنام، هیروین در داخل تابوت‌ها به امریکا انتقال داده می‌شد، و اکنون از زبان جنرال محمود گاریف، فرمانده پیشین شوروی در افغانستان می‌شنویم که:

«امریکایی‌ها خود شان اقرار می‌کنند که اکثر اوقات موادمخدر توسط طیاره‌های امریکایی به بیرون از افغانستان انتقال داده می‌شوند. آنان سالانه از درک قاچاق موادمخدر ۵۰ میلیارد دالر سود کسب می‌کنند که تمام مصارف حضور نیروهای شان در آن کشور را مرفوع می‌سازد. حقیقت این است که آنان در جلوگیری از تولید موادمخدر مداخله نمی‌کنند.»

اتهامات جنرال گاریف به‌طور مکرر و به نحوی از انحا توسط تعدادی از منابع دیگر به‌شمول جنرال حمیدگل، رییس اسبق آی‌اس‌آی مطرح شده است:

«عبدلولی [احمدولی] کرزی بزرگترین سالار موادمخدر افغانستان است... اما چیزی که خیلی برایم آزاردهنده می‌باشد، طیاره‌های نظامی است. از طیاره‌های نظامی امریکایی نیز استفاده می‌شوند. شما به درستی گفتید که مسیرهای انتقال از سمت شمال در امتداد جمهوری‌های آسیای میانه و بخشی از قلمرو روسیه می‌گذرد و سپس به داخل اروپا و فراتر از آن. مگر مقداری از آن به‌صورت مستقیم می‌رود یعنی توسط طیاره‌های نظامی. هنوز هم در پاکستان افغان‌هایی هستند و آنان بعضی وقت‌ها با من در تماس شده و معلوماتی را می‌دهند. و برخی از آنان قابل اعتماد اند. می‌توانم آن را قضاوت کنم. آنان می‌گویند که طیاره‌های نظامی امریکایی برای این مقصد استفاده می‌شوند. اگر این حقیقت باشد، پس بسیار مسئله ناراحت‌کننده‌ای است.»

گواهی نسبتاً متفاوت دیگری از زبان جنرال خدایداد، وزیر فعلی مبارزه با

موادمخدر افغانستان برمی آید:

«وزیر مبارزه با موادمخدر افغانستان می گوید که نیروهای خارجی از تولید موادمخدر در افغانستان پول کمایی می کنند. خبرگزاری ایرنا در روز شنبه گزارش داد که جنرال خدایداد می گوید که بیشتر موادمخدر در دو ولایتی ذخیره شده اند که در اختیار نیروهای امریکا، انگلستان و کانادا قرار دارند. او در ادامه گفت که نیروهای ناتو از تولید تریاک در مناطق تحت حاکمیت شان مالیه می گیرند.»

...

به طور مختصر می توان گفت بن بستی که امریکا با تلاش هایش در پشتیبانی از رژیم بدنام و فاسد افغانستان در آنجا گیر مانده است را بایست در پرتو روابط گذشته اش با قاچاق موادمخدر آن منطقه درک کرد [وضعیتی که با گرفتاری قبلی امریکا در لائوس و حتا بیشتر ویتنام همخوانی دارد. این دخالت های همیشگی در پشتیبانی از اقتصادهای مبتنی بر موادمخدر و قاچاقبران است که ناظران را آنقدر تحت فشار قرار داد که سخت امیدوار بودند که او باما در زمینه تغییری خواهد آورد.

این پرسش هنوز پابرجاست: به چه تعداد امریکایی ها، افغان ها و پاکستانی ها باید بمیرند تا این که به جنگ از قبل ملوث شده و فعلی با موادمخدر پایان داده شود؟ در حالی که امریکا به افزایش حضور ناخواسته ی خود در جهان اسلام ادامه می دهد، در چند کشور دیگر - یمن؟ سومالیا؟ سودان؟ - آیا این جنگ بیشتر گسترش خواهد یافت؟

نویسنده: سلسله

شرح روزگار پرمشقت چند زباله گرد



بنابر گزارش «دیده بان حقوق بشر» که دو سال قبل انتشار یافت، یک چهارم کودکان و نوجوانان افغانستان نان آور خانواده خود اند. یکی از کارهایی که آنان از

طریق آن امرار معاش می نمایند جمع آوری زباله ها است. آنان از بام تا شام در زباله دانی ها سرگردان اند تا کاغذ، پلاستیک، آهن، المونیم و مواد غذایی را از هم جدا کنند و با فروش آن ها لقمه نانی به دست آرند.

خواستیم یک روز را با کودکان زباله گرد بگذاریم و از زندگی دردناک آنان بنویسیم. عده ای از آنان فرزندان شهیدان و معلولان جنگ های تنظیمی کابل اند؛ تعدادی هم از شر بمباران امریکایی ها از کندز و هلمند و دیگر نقاط ناامن کشور فراری شده که در کمپ های بیجاشدگان کابل زیر خیمه ها به سر می برند؛ دیگران را هم فقر و بی کاری و پیدا کردن توشه به کابل کشانیده است. شمار زیادی از اینان جای بود و باش ندارند و در همان ساحه ی زباله ها شب را نیز سپری می کنند. این وضع آنان را در معرض انواع بیماری های جلدی، ایدز، اسهال خونی، سل، فلج اطفال و خمیدگی ستون فقرات قرار داده است.

بعد از ملاقات چند کودک در زباله ها، به خیمه های آنان در منطقه پروان ۲ و کمپ بیجاشدگان واقع در چهاراهی قمبر رفته و از نزدیک با خانواده های شان صحبت کردیم.

خیمه نشینان منطقه پروان ۲ شهر کابل به گونه ی اسفبار شب و روز را سپری می کنند. با گذر از کنار این خیمه ها و دیدن حال و روز آنان در کنار

بلندمنزل‌های جنایتکاران و زورمندان دل هر انسان به درد می‌آید. خیمه‌نشینان برای ما گفتند که به تعداد ۲۹ فامیل در این ساحه کوچک زیر خیمه‌ها مسکن گزیده‌اند.

روگل مادر ۹ فرزند است، سه پسرش مصروف جمع‌آوری و فروش قوطی‌های خالی نوشابه‌اند. آنان برای پیشبرد زندگی روزانه ۵۰ الی ۱۰۰ افغانی عاید از این درک بدست می‌آورند.

روگل می‌گوید:

«از چاریکار ولایت پروان استیم. چندین سال را در هده مزار زیر خیمه‌ها سپری کردیم و یک سال می‌شود که اینجا آمدیم. شوهرم نعیم ۴۸ سال عمر دارد از یک پا معلول است؛ در زمان و جنگ‌های تنظیمی در اثر بمباران طیاره یک پای خود را از دست داد. حال او بیچاره هم به‌خاطر گرم کردن خیمه ما در زمستان همراه بچه‌هایم می‌رود، چوب جمع‌آوری می‌کند، ما توان خرید چوب زمستان را نداریم.

خیمه را خودتان می‌بینید هیچ چیز نداریم، نه کمپل و نه دوشک که در هوای سرد استفاده کنیم. فقط یک کمپل دارم این هم کمک شده. خودم زچه استم و کودکم چهارده روزه است. از سردی هوا خودم و طفلم هردو مریض استیم.»

فهمیم پسر بزرگ روگل که ازدواج کرده و صاحب دو فرزند است نیز روزمره در مارکیت پروان ۲ با کراچی‌رانی و انتقال کارتن، بوجی‌های مواد خوراکی و یا هم ترکاری مزد اندکی به دست می‌آورد که با هزار جنجال فقط قادر است قوت لایموت فامیل خود را تهیه کند. روگل می‌گوید که ترس از این دارد مبادا طفل و یا نواسه‌هایش مریض شوند، چون پولی ندارند که صرف تداوی آنان کنند.

فقیرآغا، پسر دیگر روگل است. در لحظه ورود مان به خیمه‌ی شان نظرم به او افتاد که فشار کار در چهره خسته‌اش نمایان بود. درشتی دست‌ها و ترکیدگی و زخم پاهایش بازگوکننده‌ی آن بود که چقدر کوچه‌های شهر را در سرما و گرما برای به‌دست آوردن زباله‌ها زیر و رو نموده و سالها برای برداشتن چیزی از زمین کمر خم کرده است. با آن که ۱۵ سال دارد، اما فقر و کار طاقت‌فرسا او را به حدی درمانده ساخته که وقتی جویای حال وی شدم، فقط با چشمان پراشک به پایین نگاه می‌کرد. من هم چیزی بیشتر گفته

نتوانستم.

یکی از همسایه‌ها برای ما گفت:

«سال قبل خسر روگل فوت کرد. حتا پول کفن و دفن هم

نبود، مردم کمک کردند تا فقط کفن بگیریم و او را دفن کردیم.»

در کمپ بیجاشدگان در چهارراهی قبر شهر کابل به تعداد ۷۵ خیمه است. بیشتر هموطنان ما از هلمند، کندز و دیگر مناطق ناامن کشور به این جا پناه آورده‌اند. دولت فاسدع و غ میلیون‌ها دالر را از مراجع بین‌المللی کمک می‌گیرد ولی این پول‌ها حیف و میل خاینان حاکم در دولت شده و کوچکترین تغییری در زندگی این بخت‌برگشتگان نیاورده است. درعین حال، بازار تجارت انجیوها نیز پررونق است اما اکثر پروژه‌های آنان مصداق کلوخ در آب ماندن و رد شدن است.

مراد ۶۹ ساله که در این کمپ زندگی می‌کند، از خاکینه ولایت کندز می‌باشد. وی را فقر و بی‌کاری نه، بلکه جنگ طالبان و بمباران امریکایی‌ها به کابل متواری کرده است. این مردم پیر خاطرات دردناکی از جنگ‌های کندز دارد.

مراد از یک شب وحشتناک می‌گوید:



یکی از بی‌جاشدگان در کمپ چهارراهی قبر شهر کابل

«ساعت ۹ شب بود که طیاره‌های بدون سرنشین امریکایی‌ها

آمده و زیر نام این که طالبان را از بین می‌بریم، منطقه ما را

بمباران کردند، درحالی‌که همه‌ی ما مردم عادی و غریبکار بودیم

نه طالب. در آن شب یک برادر، دو خواهر و یک خواهرزاده‌ام را از

دست دادم. خودم نیز زخمی شدم. سه سال است که با خواهرم که تکلیف روانی دارد زندگی می‌کنم. با جمع‌آوری پلاستیک و فروش آن روزانه ۳۰ یا ۴۰ افغانی کمایی کرده و شب را به روز و روز را به شب می‌رسانیم. دو روز است که کار نتوانستم، در این دو روز فقط آب جوش و نان خشک می‌خوریم و بس. در زمستان با برف و باران سقف خانه چکک می‌کند. این است زندگی ما! دیگر چه بگویم؟»

حقداد، پسر ۱۸ ساله خانواده‌ی چهارنفره خود است. هفت سال می‌شود که با جمع‌آوری پلاستیک از میان زباله‌ها و فروش آن در پیشبرد مصارف خانه با پدر خود همکاری می‌کند. ده سال است که از کندز به کابل آمده و در این کمپ، خیمه‌نشین شده‌اند. برینا خواهر حقداد، کودکی که باید در این سن به مکتب رفته و با قلم و کتابچه سرگرم می‌بود، اما در بین خیمه‌ها با کودکان دیگر سرگردان است. بدن نحیف و چشمان معصوم آنان در این زمان آنچه را که تجربه می‌کند جز فقر، گرسنگی، مریضی، سرما، توهین و تحقیر، چیز دیگری نمی‌باشد.

ساگر پسرک دیگر زباله‌گرد است که در این کمپ زندگی کرده و کمتر از ۱۱ سال دارد. پدرش فوت کرده و او حالا مجبور است تا مسوولیت تمام خانواده را بر شانه‌های نحیف‌اش حمل کند.

در میان این زباله‌گردها، حمیدالله باشنده جاغوری است که نه خیمه دارد و نه فامیل. او جهت پیدا کردن کار و نان به کابل آمده بود، لیکن در کابل نه تنها کار درست پیدا نتوانست بلکه گرسنگی و نبود سرپناه به اندازه‌ای او را در خود پیچانده که سال‌هاست خبری از خانواده‌ی خود ندارد. به مشکل با جمع‌آوری زباله‌ها و فروش آن موفق می‌شود روز بگذراند. شب‌ها زیر پل، کنار سرک و یا هم کنار دریا پیش معتادان می‌خوابد. این وضعیت، حمیدالله را همسان هزاران نوجوان دیگر کشور به طرف اعتیاد کشانیده است.

زندگی حمیدالله، فهیم، فقیر آغا، مراد، حقداد و ساگر فقط نشانه کوچکی است که می‌توان از آن به واقعیت زندگی هزاران طفل و جوان و مسنی که مشغول زباله‌گردی اند، پی برد.



مراد ۶۹ ساله که در این کمپ زندگی می‌کند



کودک زباله‌گرد



آشپزخانه فامیل حقداد



حمیدالله

نشریات «حزب همبستگی افغانستان» را در کابل و ولایات از آدرس‌های ذیل به دست آورده می‌توانید:

کابل

نماینده انجمن نویسندگان افغانستان
جوار پارک تیمور شاهي

شرکت کتاب شاه محمد
چهارراهی صدارت

کتاب فروشی مقدم
مارکیت جوی شیر کابل

کتابخانه وحدت
نیاز بیک، دکان حاجی

کتاب فروشی معلم محمد وحید
د افغانستان آریانا مارکیت، دکان اول

کتاب فروشی رفیع الله
بلخ باغ عمومی، لب سرک، زیر پشته بانک

غزنی

کتاب و قرطاسیه فروشی توحید
شهرک البیرونی، جاده خاتم الانبیا

کتاب و قرطاسیه فروشی احمدی
پلان سوم، کوچه زیارت خواجه علی

کتاب فروشی فرهنگ ۱
جوار کتابخانه عامه

کتاب فروشی فرهنگ ۲
سرک تانک تیل کهنه، رسته نجارها

ننگرهار

کتابفروشی سیار
ولسوالی خیوه

کنر

کتابفروشی احمد ظاهر
چغانسرای، سرک قومندان

فراه

کتابفروشی عزیزی
واقع ناحیه سوم،
مقابل لیسه نفیسه توفیق میر زایی

بغلان

کتاب و قرطاسیه فروشی فردوسی
شهر پلخمري، مقابل غضنفر بانک

بدخشان

کتاب و قرطاسیه فروشی ضیایی
فیض آباد، دشت شهدا، مقابل تربیه معلم

نورستان

عکاسخانه، فوتوکاپی و قرطاسیه فروشی میا
روبروی مسجد انصاف مارکیت، پارون - نورستان

هرات

کتاب و قرطاسیه فروشی
عبدالجبّار "یعقوبی"
جکان غوند یازده،

مقابل مکتب متوسطه خلیل الله خلیلی

بلخ

کتاب فروشی عبدالغفور عرفانی
کتاب فروشی عبدالرازق انصاری
مزار شریف، چهارراهی بیبھی،
پوسته خانه شهری

کتاب فروشی فیروز
مقابل نشنل بانک پاکستان

تخار

فوتوکاپی آمو، نجیب الله رحیمی
تالقان، بندر بدخشان، مقابل فوائد عامه،
دکان نمبر ۱۰

کندز

قرطاسیه فروشی محمد هارون
جاده ولایت

بامیان

کتابفروشی محمد ظاهر حیدری،
جوار سبزی فروشی، شهر بامیان

هموطنان درد دیده،

اگر خواهان افغانستان مستقل، آزاد و دموکرات هستید؛ اگر آرزوی سربلندی افغانستان و آسایش مردم مظلوم ما را به دل دارید؛ اگر تلاش می‌ورزید علیه جنایات و خیانت‌های اشغالگران و نوکران میهن‌فروش شان نقشی ادا کنید، به «حزب همبستگی افغانستان» پیوندید و در تکثیر و پخش نشریات حزب تان هرچه بیشتر و وسیع‌تر بکوشید!

آدرس: پست بکس شماره ۲۴۰، پسته خانه مرکزی
کابل - افغانستان

موبایل: 0093-700-231590

ایمیل: info@hambastagi.org

سایت: www.hambastagi.org

فیس‌بوک: FB.com/Afghanistan.Solidarity.Party

facebook.com/hambastagi

تویتر: twitter.com/hambastagi

یوتیوب: youtube.com/AfghanSolidarity

«حزب همبستگی افغانستان» برای پیشبرد فعالیت‌هایش به حق‌العضویت اعضا و اعانگی هواداران و دوستانش اتکا دارد. با کمک‌های نقدی تان ما را یاری دهید:

Azizi Bank

Koti-e-Sangi Branch, Kabul, Afghanistan

Name: Sayed Mahmood

Account No: 001903204644917



بی ناموسی کرام الدین کریم شورای نظاری در برابر دختران تیم ملی فوتبال

صفحه ۲۲